

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

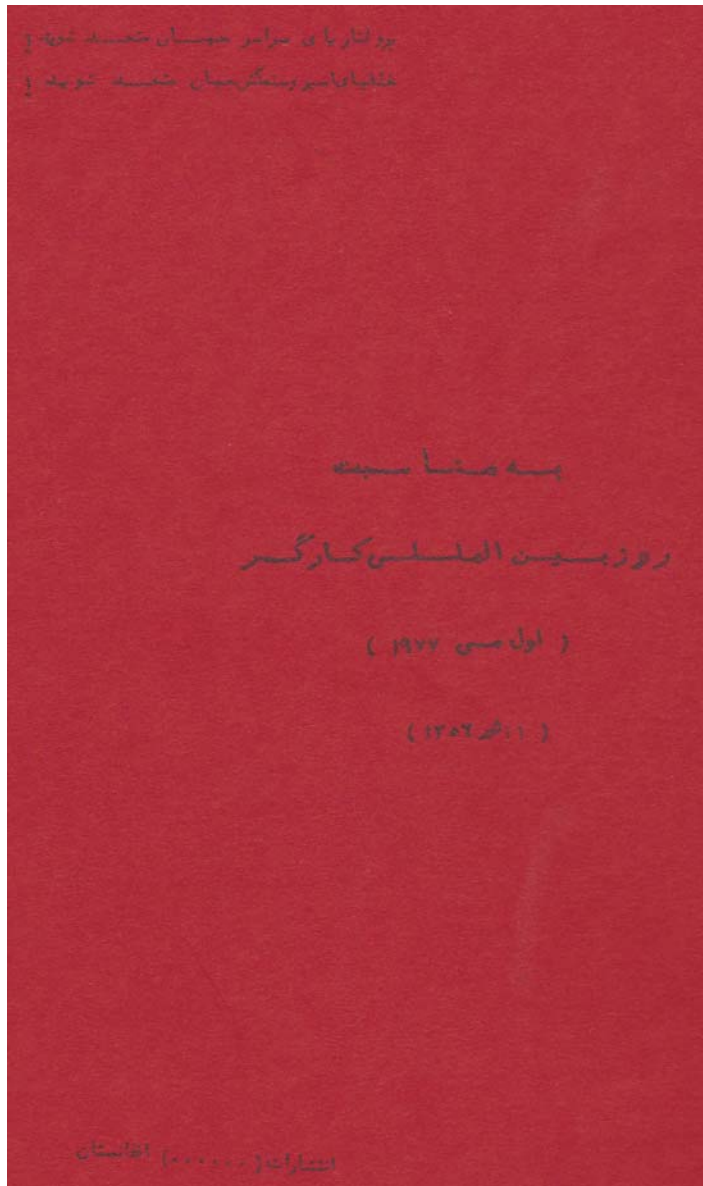
www.afgazad.com

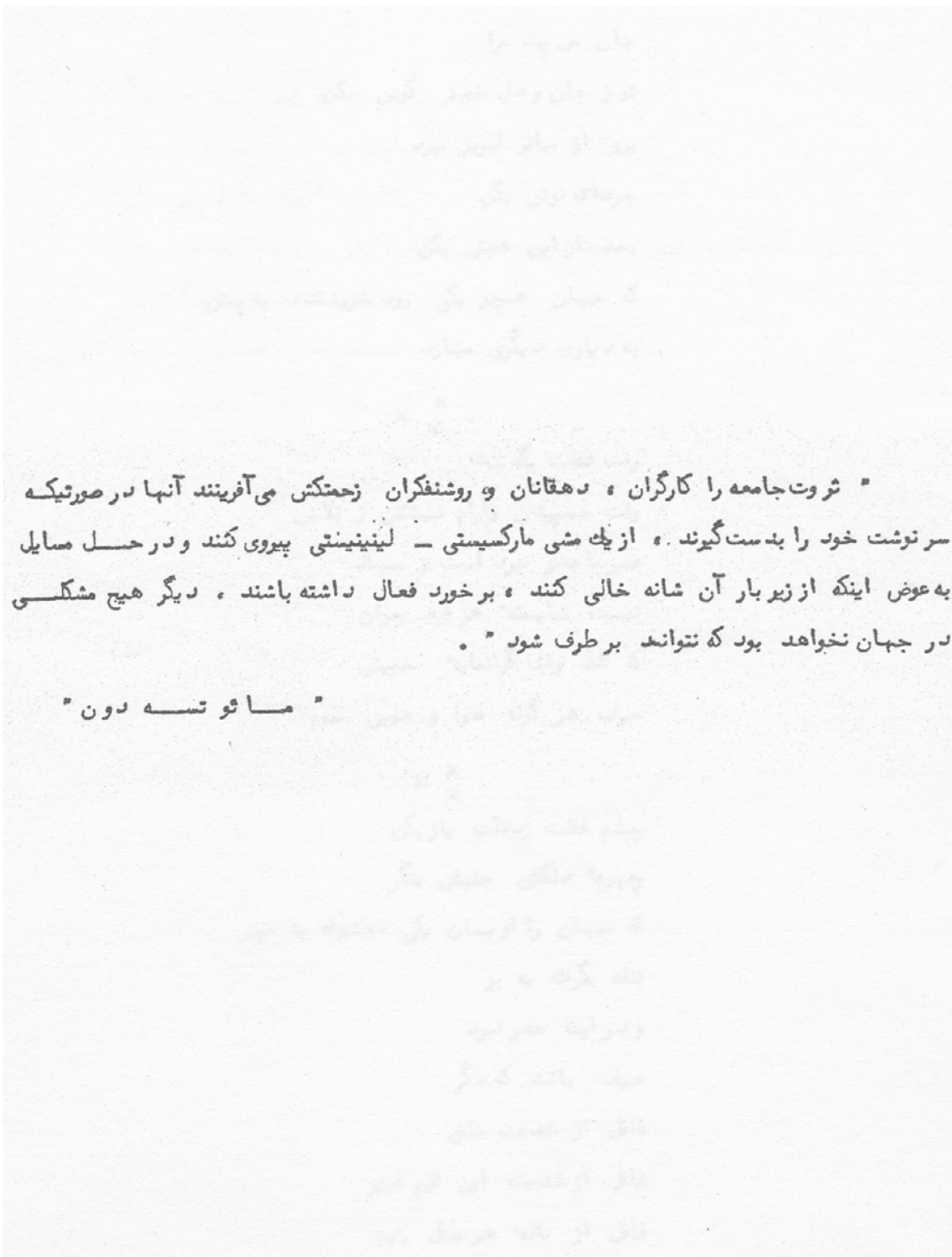
afgazad@gmail.com

A.R.M.D

آرشیف اسناد جنبش انقلابی

فرستنده: دیپلوم انجنیر نسرين معروفی
اول می ۲۰۱۲





بمناسبت روز بین المللی کارگر

موج پیش آهنگ

کارگر ای موج پیش آهنگ رود انقلاب
 کارگر ای ساریان کاروان زندگی
 کارگر ای مرد جنبش آفرین روزگار
 بشکن این زنجیر اوهام سیاه بندگی

عصر ماعصر نبرد زندگی ساز تو است
 دره ظلم آفرین بورژوازی سر رسید
 تاشکوهمند بیرق تو میشود هر جا بلند
 نویسه زندگی د یگری آید پدید

عمرها تو با چکش کوبیده ای هر آهنی
 بعد از این آنرا بفرق دشمنان مردانه کوب
 پیش تاز در کوره راه مدعای خویشتن
 رفته است چون آفتاب عمر دشمن در غروب

آگه ای کارگر ای موج طوفان آفرین
 قرنهای در کوره های داغ و بیداد زمان
 داد دای جان و نفس بهرستان در هر مکان
 بیصدا در حلقه زنجیر اوهام خران

رنک هستی اوتو گیر رونق بازار عصر
 قدرت جاوید نهان در بازوان تو همیشه
 در خموشی های تو آسایش دشمن پدید
 سرزن از گردابها ای موج طوفان پیش پیش

هیچ دانی کارگر کز اخگران خشم تو

پاك سوزد كاخ استبداد د بدين وطن
 آتش سوزنده شو چون قوغ آتش پاره سوز
 هر بنای تيره بیداد و ننگین کهن

روزگاری شد که خورشید نبرد سخت تو
 سر کشیده بر فراز کوهسار قرن ها
 هست ایندم جلوه گاهی بیرق رنگین خلق
 شرق دور آن مهد پاك مردمان آسیا

در جهان امروز روز افتخار آینه تست
 جای روز جشن تست و جای روز ماتم است
 روز جشن آنجا که زنجیر ستم بشکسته است
 روز غم آنجا که زنجیر های پیهم است

هر کجا زنجیر هارا تو شکن آزاده باش
 نیست چون کج قفس جولانگی بهر عقاب
 پیش تاز ای کارگر با توده محروم به پیش
 کامیابی از نبرد تو بیاید انقلاب .

پوليميك دربارہ

”ارزشن کار“

مقدمه

سرمایه داران یا فابریکه داران بآن نیروی کار زخمیه شده که بصورت مجرد در کالا جای میگیرد و ارزش میآفریند قطعا" توجه نمیکنند یعنی آنچه را (محصول ساخته و پرداخته کارگران را) که در بازار مورد مبادله قرار میدهند نمیدانند که ماهیتا" چیست و یا قطعا" نمیخواهند که بدان آشنا شوند. آنها صرف همین قدر میدانند که کارگران که در پروسه" تولید کار کرده اند ، ارزش کار " آنها بکلی پرداخته شده است و بنابراین باید کارگران با ایشان درین باره کدام گفتگویی نداشته باشند و " قانع " باشند . درانجا منظورشان از کار ، کار ~~مختص~~ کارگران است که به چه مهارت و به چه شکل ما زمین را بحرکت - درمیآورند و مواد خام را چطور به : کالا تبدیل میکنند ، اما به کار مجرد ، نیروی دماغی ، عضلانی و عصبی که در زمان کار اجتماعی لازمی در کالا جای گرفته است و آنها آنرا در مناسبات مبادله ای به شکل ارزش مبادله یا سادتا" ارزش در بازار مورد مبادله تراز میدهند ، قطعا" توجه ندارند به عبارت دیگر آنها به شکل کار توجه دارند نه به ماهیت کار که کالا یا ارزش را میآفریند و قطعا" به خود کارگران تعلق نمیگیرد . کارگران در هنگام تولید و در پروسه" مصرف نیروی کار مهارت خود را از دست نمیدهند اما چیزی را که از دست میدهند نیروی کار است که بصورت مجرد در کالا انتقال یافته و جای گرفته است . آنها باید این نیروی ساخته را دوباره در اثر مواد غذایی و حیاتی و به ~~بهره~~ جبران کنند تا مکررا" در پروسه" تولید و مصرف نیروی کار آنرا بکار انداخته بتوانند ، بنابراین آنها باید این ارزش ساخته را دوباره توسط ارزش دیگر جبران کنند و باید آنرا از بازار سرمایه داران خریداری کنند ، اما آن مواد حیاتی را که به عنوان دوباره نیرو گرفتن از بازار میخرند فرق العاده ناچیز از آن نیرویی میباشد که به سرمایه داران فروخته اند . ماه ها ، سالها باید به همین تفاوت : روشن نیروی کار و خرید کمتر از آن ادامه دهند . نتیجه اینست که ملیونها کارگر با یک عمر کوتاه با هزاران امراض حرفه ای و جسمی و فقر مواد غذایی رزمسپار دیار مرگ میگردند و در مقابل مشتق از سرمایه داران و فابریکه داران و شرکای جرم شان بدو ت عرق ریزی از هزاران نعمت زندگی برخوردار میگردند . خاصتا" در کشور ما طرز زندگی طفیلیها و تف طفیلیها که از عرق و خون ملیونها انسان مولد خود را حیوان وار تخریب میکنند مثل آفتاب روشن است . هرگز بطور مثال یکی از نازد انگان و ناز پرورده های خانواده های اشرافی و سرداری مغفور بر سر - اقتدار خیال عروسی کند لباسهای عروسی و غیره بیامان لوکس را از مشهورترین فروشگاههای پاریس ، آلمان انگلستان و امریکا خریداری میکنند ، اما مولدین بیچاره" ما که از عرق جبین خود این پول ها را به دهن کشیده فشان ریخته اند در تمام طول زندگی خود تنها ی برهنه داشته و شکمهای سیرنداشته چهره سده به اینگونه خواب و خیال زندگی پرتجمل و لوکس ، برعکس با وجود کار طاقت فرسا در فابریکه های استثماری مرکز و ولایات و در بالای زمین فتود الهها با هزاران مصیبت و مشتقات زندگی با عمر کوتاهی جانهای خود و فرزندان خود را از کف میدهند .

مردم شریف کارگران ، دهقانان و وطنپرستان ~~دینداران~~ این طفیلیهای خاندان مغفور و مستعمر محمد زانی

این سر دسته های طبقه ظالم و خونخوار افغانستان فرار را بر قرار ترجیح دهند و یا به مرك طبیعی دچار شوند
همچنان ثنا خوانها و دعاگویان، چاپلوسان، جاهوسان و اوباشان این طبقه را با سرداران محمد زائیکه به جزای
سخت انقلابی برسانید .

مرد افغانستان سخت های انقلابی فراوان داشته و دارد ، به انگلیسهای اشغالگر و استعمارگر ضربات -
خورد کننده ای نموده است که این ضاله یکی از شهکارهای تاریخی جهان بشمار میرود اکنون باز وقت آن فرا
رسیده است که باین دست نشانندگان و نوکران آمپریالیسم و سوسیال آمپریالیسم ضربات نابود کننده ای بزینیم ،
زیرا کار به استخوان مرد رسیده است و حتی از استخوان هم تیر شده است . طبقه حاکمه خونخوار ساطور
و کارد قصای را به اختیار خود به زمین نگذاشته و نخواهد گذاشت ، تا که به زور انقلابی و توپ و تفنگ و غیره
سلاحهای جنگی نابود ساخته نشوند .

بگذارید بار دیگر باز صدای انقلابی توپ و تفنگی که مردم ستمکش ما را نجات بدهد ،
بلند گردد و باز هم مردم ما بیشتر از پیشتر صدا کنند که شکست کفار
تخت و بختش نگر نگویند ...

بامید پیروزی طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی
به رهبری حزب پیشرو آهنگ پرولتاری

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لیننیستی ثابت میکند که پرولتاریا چیزی که به سرمایه دار میفرشد - کار نیست و بلکه نیروی کار است .

اقتصاد سیاسی بورژوائی و سوسیال دیموکراتیک ادعا دارد که کار دارای ارزش است و بنابراین کارگر در بدل کار خود ارزش آنرا دریافت می‌دارد .

در اینجا بصورت واضح بین دو ادعا تضاد وجود دارد و زیرا اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لیننیستی از "ارزش نیروی کار" حرف میزند ، اما در ادعای اقتصاد سیاسی بورژوائی و سوسیال دیموکراتیک سخن از "ارزش نیروی کار" در میان نیست بلکه از "ارزش کار" گفتگو مینماید .

حالا در این جا اگر ما نماینده اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لیننیستی را بنام **M** و نماینده اقتصاد بورژوائی و سوسیال دیموکراتیک را به ترتیب بنام های "**B**" و "**S**" بنامیم به سهولت میتوان به پولیمیک (جنک عقاید یا جرو بحث) میان آنها گوش فرا داده به حقیقت موضوع دست یابیم و همچنان تا گفته نگذاریم که چنین سر دسته رویزیونیست های معاصر نیز مثل سوسیال دیموکراسی جهان سرمایه داری امپریست - لیستی در روسیه همیشه داد از "ارزش کار" میزنند و نیروی مو، لید پرولتاریا و این قدرت حاکمه د پیروزی را به سطح کارگران انعام بگير "جهان سرمایه داری سقوط داده اند و توسط " کار زیاد توسط انعام و پاداش " پرو - لتاریای روسیه را تحت استثمار شدید مطریه داری انحصاری بیوکراتیک خویش قرار داده اند و از آنجا که این سوسیال امپریالیستها یعنی در نظر سوسیالیست نه پراتیک امپریالیست نیز در ساحه پراتیک دست کم از سوسیال دیموکراسی ندارند و بنابراین یکی از نماینده اقتصاد سیاسی آنها را مثلا "**R**" را در پهلوی نام نماینده سوسیال دیموکرات "**S**" علاوه میکنیم یعنی "**S** - "**R**" . اما نام های پیروان این سه یا چهار نمایندگان فوق الذکر را بصورت خلاص به حرف **هم** = نماینده اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لیننیستی و جرف به = پیرو عقیده اقتصاد بورژوائی و حرف **س** = پیرو عقیده اقتصاد سوسیال دیموکراسی و بالاخره حرف **ر** = به نماینده رویزیونیسم معاصر میاشند و حروف **س** - **ر** معنی نماینده گان مشترک سوسیال دیموکراسی و رویزیونیست (چون این توضیح برای رفقای کارگر کشور ماست فلذا در مثال خود برای توضیح درست مطلب از مقدماتی کار میگیریم و کوشش میشود تا این پولیمیک بزبان ساده بیان گردد).

ب : من مبلغ دو هزار افغانی را مواد خام خریداری میکنم برای اینکه آنرا در کارخانه خود به کار اندازم صد افغانی دیگر را برای استهلاك ماشین آلات ، مصرف برق و غیره خرج میکنم . دستمزد يك روزا که مثلا " در اینجا برای ده کارگر میپردازم / ۳۰۰ افغانیست ، تا اینکه بتوانم مواد خام را به محصول تبدیل کنم و آنرا به بازار برای فروش بکشم . بنابراین مجموعا باید / ۲۴۰۰ - افغانی را بکار اندازم . هنگامیکه محصول بدست آمد ، آنرا (نظر به ارزش آن) به مبلغ / ۲۷۰۰ - افغانی میفروشم به عبارت دیگر من میخواهم ایسین طور افاده کم که من در ابتدای پروسه تولید / ۲۱۰۰ - افغانی بکار انداختم ، هنگامیکه محصول بدست آمد و آنرا فروختم / ۲۷۰۰ - افغانی شد ، / ۳۰۰ - افغانی را به عنوان دستمزد بکارگران پرداختم و در نتیجه :

/ ۳۰۰ - افغانی فایده کردم یعنی سود بدم .

م : آیا دستمزد کارگران را چگونه پرداختید ؟

ب : من دستمزد کارگران را مطابق " ارزش کار " آنها پرداختم . (ناگفته نگذاریم که سازمانهای مختلف سیاسی بدون استثنا در دهه گذشته " دلسوزانه " از ارزش کار کارگران داد سخن میدادند و در روز کارگر در یکی از شماره های اخبار از طرف صدای عوام " نوشته شده بود که : " که ما دستمزد کارگران را مطابق ارزش کار آنها میخواهیم " . این مطلب از طرف همه سازمان باورها تا قید گردید و کدام توضیح و تحلیل انتقادی بحض نیامد و در این اواخر رژیم جمهوری سلطنتی نیز ادعا دارد که ما دستمزد کارگران را مطابق ارزش کار کارگران میدادیم " . و دلچسپی دیگر اینکه سازمان شعله یا " س ، ج ، م " زیر نام پخش مائوتسه دون - اندیشه ، اقتصاد سیاسی و زینونیسم معاصرا ترجمه کرده و به اعضای خود یعنی " شعله‌ئی ها " تدریسی نمودند و این تدریس شان سالها طول کشید .)

م : آیا محصول را به کدام معیار فروخته اید ؟

ب : من محصول را مطابق ارزش آن فروخته ام .

م : آیا اگر کارگران در کارخانه تو کار نمیکردند این ارزش به وجود می آمد که شما آنرا بنه

مبلغ / ۲۷۰۰ - افغانی بفروشید ؟

ب : نه .

م : چون شما در ابتدا مبلغ / ۲۱۰۰ - افغانی مصرف کردید و در نتیجه فعالیت کارگران - محصولی بدست آوردید که توانستید آنرا به مبلغ / ۲۷۰۰ - افغانی بفروش برسانید یعنی مبلغ / ۶۰۰ - افغانی اضافه تر از مصرف اولیه حاصل کردید که / ۳۰۰ - افغانی آنرا به عنوان مزد به کارگران پرداختید و / ۳۰۰ - افغانی دیگر را به جیب خود انداختید . یا همین طور نیست ؟

ب : بلی درست همین طور است .

م : پس در این صورت نظر به گفته خودتان همین مبلغ / ۶۰۰ - افغانی در نتیجه فعالیت آنها به وجود آمده است ، در حالیکه / ۳۰۰ - افغانی را به کارگران میپردازید و میگوئید که من مطابق " ارزش کار " آنها دستمزد پرداخته ام (!) این مساله چطور است که یک بار " ارزش کار " / ۳۰۰ - افغانی یکبار دیگر - / ۶۰۰ - افغانی میشود ؟

م : (ادامه میدهد) شما خوب متوجه شوید که در گفتار شما تضادی وجود دارد یکبار ادعا میکنید که من محصول را مطابق ارزش آن فروخته ام ، یعنی به / ۶۰۰ - افغانی " فایده " . یکبار دیگر میگوئید که / ۳۰۰ - افغانی را مطابق " ارزش کار " کارگران به عنوان دستمزد پرداخته ام . اگر به اصطلاح مطابق گفته خود شما ، یعنی مطابق " ارزش کار " دستمزد میپردازید بایستی / ۶۰۰ - افغانی میپردازید ، چرا که این / ۶۰۰ - افغانی در نتیجه فعالیت کارگران به وجود آمده است . بنابراین نظر به ادعای خودتان که

- میگوید : " دستمزد کارگران مطابق ارزش کار آنها پرداخته شده است " بکلی غلط است . اگر اینطور نیست پس / ۳۰۰ - افغانی دیگر که به جیب انداخته اید از کجا آمده است ؟
- ب : " به عصبانیت میگوید " : اگر من فایده ننکم ، پس ملا نصرالدین هستم ؟
- ا : (جای پرافروخته شدن نیست) : من میخواهم صرف برای شما خاطر نشان کنم که / ۳۰۰ - افغانی برای ده نفر کارگر میرسد اما خودتان به تنهایی / ۳۰۰ - افغانی را به جیب انداخته اید .
- ب : (خیر ، من پرافروخته نشده ام اما شما هدیه میافید) اگر من نمی بودم ماشین آلات و مواد خام و غیره را تهیه نمی کردم ، کارگران نمی توانستند کار کنند (۲)
- ا : (حالا که شما پرافروخته نشده اید من به آراهی به گفتار خود ادامه میدهم) : اگر کارگران نه میبودند ماشین آلات شمارا زنگ میزد و مواد خام شما میپوسید ، برق هم مصرف نمیشد و غیره در حالیکه حقیقت چنین است که ماشین آلات و مواد خام باز هم ارزش های سابقه میباشند که همین کارگران ایجاد نموده اند .
- طوری که حالا / ۳۰۰ - افغانی را بطور رایگان به جیب میاندازید همین طور تمام ماشین آلات و مواد خام که در پید قدرت شماست نیز رایگان به چنگ شما افتاده است یعنی به عبارت ساده آنها همه از اضافه کاری کارگران و تولید نه اضافی یا " (اضافه تولید) " و بهتر بگویم که آنها به واسطه ارزش اضافی کارگران بدست شما افتاده است .
- اگر ادعا میکنید که از آسمان بصورت ساخته و پرداخته برای شما نازل شده باشد ، من در آن باره کدام گفتگوی ندارم .
- (در همین میان چون "س-ر" تا اینجا سخنان ا-م را تأیید کردند و آقای ب تنها ماند نخواست دیگر استدلال کند " ، اما میخواست بگوید که بخت و اقبال با من یاری کرده و غیره که نفرم دوباره به گفتار خود ادامه میدهد) .
- ا : آیا این مبلغ / ۳۰۰ - افغانی که هر روز در بدل کار ده نفر کارگر در کارخانه تان حاصل میدارید ، آیا در آخر آرزو ندارید که از این مبلغ گرد آورده شده باز هم وسایل تولید و مواد خام دیگر تهیه نمائید ؟
- ب : بلی ، یگانه آرزوی من همین است ، زیرا زیاد تر سود میبرم .
- ا : پس در ابتدا هم در اثر همین مبلغ گرد آورده شده که از اضافه تولید کارگران در نرسد شما به وجود آمده بود ، توانسته اید که وسایل تولید و مواد خام خریداری کنید .
- ا : (چون آقای "س-ر" نیز تا اینجا سخنان ا-م را تأیید میکنند لذا آقای ب ناچار کمی سکوت میکند و دوباره به گفتار خود ادامه میدهد) : اگر مطابق ادعای خودتان دستمزد کارگران را مطابق " ارزش کار " آنها میپرداختید ، شما قطعاً سودی حاصل نمیگردید .
- س - ر : (تحسین و آفرین میگویند) (!) (!)
- ا : (اما هنگامیکه میگوید که این مساله نیز بکلی غلط است ، دفعاتاً شادی س-ر به

یا س مبدل شده گرفته خاطر میشوند (. ۴ . به گفتار خود ادامه میدهد که این مسأله نیز از سببی بگلی غلط است ، زیرا که سوسیال دیموکراتها و روزیونیستهای معاصر به اصطلاح به مفاد طبقه کارگر این ادعارا پیش کشیده اند که : " اگر سرمایه داران دستمز کارگران را مطابق " ارزش کار " آنها بپردازند سرمایه داران به وجود نخواهد آمد " . لذا سرمایه آنها ناشی از این امر است که سرمایه داران دستمز کارگران را با بیشتر از " ارزش کار " آنها بپردازند " آیا همین طور نیست آقایون س و ر ؟

س- ر : با هیجان میگویند شما درست میفرمائید همین طور است که گفتید اما چرا غلط است ؟ ما تا اینجا همایتان موافقت داشتیم حالا مارا میخواهید که با آقای بورژوا همردیف قرار دهید ؟ حالا ما فهمیدیم که شما به راستی هزیان میگوئید ، تا حال خوب و به جا گفتید ، اما به نظر ما هزیان گوئی شما از همین نقطه آغاز - میشود .

۴ : آقایون س- ر شما عصبانیا نی نشوید من این مسأله را از شما نیز سوال میکنم که این - " ارزش کار " چطور ارزش است که يك بار / ۳۰۰ - افغانی میشود و بیکار دیگر / ۶۰۰ - افغانی ؟ اگر به نظر شما تمام این / ۶۰۰ - افغانی به کارگران پرداخته شود و یا افلا / ۵۰۰ - افغانی به کارگران پرداخته شود ، دیگر برای شما کدام گفتگوی باقی نخواهد ماند ؟

س- ر : بلی ، دیگر کدام جای گفتگو باقی نمیماند . اگر سرمایه داران مطابق " ارزش کار " کارگران دستمز بپردازند به هیچ صورت سرمایه داری به وجود نمی آید (!)

۴ : آیا همین ادعای تان صحیح است ، از آن دفاع کرده میتوانید ؟
س- ر : بلی ، این نظریه " بگلی " صحیح است ، زیرا تضاد میان کارگر و سرمایه دار روی - " توزیع " است ، اگر توزیع " عادلانه " صورت بگیرد دستمز مطابق " ارزش کار " پرداخته شود ، این - تضاد از میان میرود (!)

۴ : آقایون س- ر پس برای از بین بردن این تضاد چگونه مبارزه میکنید ؟
س- ر : در اثر مبارزات مسالمت آمیز و مبارزات پارلمانی این امر امکان دارد که سرمایه داران مجبور ساخته شوند تا به کارگران مطابق " ارزش کار " شان دستمز بپردازند ، اما غم اینجاست که این سرمایه - داران " بیرحم " ، مزد را مطابق " ارزش کار " نپردازند ، بلکه پائین تر از " ارزش کار " کارگران بپردازند (!)
۴ : آقایون س- ر راهی راه که شما میپسندید بسوی " ترکستان " است . شما بگلی مبارزه طبقاتی میان کارگر و سرمایه دارا انکار میکنید و میخواهید هم آهنگی طبقاتی را به اصطلاح استوار سازید ، زیرا شما ادعا میکنید که تضاد میان کارگر و سرمایه دار روی " توزیع " است از يك طرف و از طرف دیگر ادعا میکنید که سرمایه از راه " نقض قانون ارزش " به وجود می آید ، زیرا اینطور میگوئید که : " اگر سرمایه داران قانون ارزش را مراعات کنند و " نقض " نمایند و با کارگران مطابق " ارزش کار " شان مزد بپردازند و پائین تر از آن نه بپردازند ، سرمایه آنها به وجود نمی آید " . خلاصه اینکه بنا بر نظریه " سوسیال دیموکراتیک و روزیونیستی شما سرمایه از " نقض " -

قانون ارزش " به وجود می آید .
 م : (ادامه می دهد) نظر به گفته خودتان کدام قانون ارزش وجود دارد که نقض می شود .

پس آیا این قانون ارزش چطور به وجود آمده و تکامل کرده است ؟ پس آقایون س - ر شما با این ادعای تان از گفتار مارکس پیشوای زحمتکشان جهان تخطی مینمائید که میگوید : " سرمایه از تکامل قانون ارزش به وجود می آید " آیا این جمله پر نبوغ مارکس را فراموش کرده اید که میگوید : " سرمایه مزد را مقرر می دارد ، کار مزدور سرمایه را میافریند ، آنها متقابلاً لازم و ملزوم یکدیگر اند ، آنها متقابلاً یکدیگر خود را بار میاورند " و باز هم میگوید " کارگر در تبادل به مقابل نیروی کار خود مواد حیاتی دریافت می دارد مگر سرمایه دار در تبادل به مقابل مواد حیاتی و کار دریافت می دارد یعنی فعالیت بارور کارگر و نیروی خلاق او که کارگر نه تنها آن چیز را که خالص کرده است ، جبران نتوانسته ، بلکه کار اندوخته شده ارزش زیاد تر (بزرگتری) را نسبت به آن چیزیکه فعلاً - دارد ، به وجود می آورد " .

م : (ادامه می دهد) : اگر شما سرمایه را نتوانید درک کنید ، پس شما نمی توانید ادعا کنید که مناسبات تولیدی بورژوازی را فهمیده اید ، زیرا سرمایه مجموعه^۴ از محصولات مادی ، یعنی حاصل جمع نه کالاها ، ارزش های مبادله با معیارات اجتماعیست . سرمایه در گذر یک دوران تاریخی معین به وجود آمده کسب جسمش به تغییرات مدافع دچار است نه ماهیت آن . پس خود سرمایه مناسبات تولید سرمایه داری را تشکیل می دهد "حاکمیت یا تسلط کار اندوخته شده سابقه ، تجسم یافته بر کار مستقیم یعنی کار زنده ، کار اندوخته شده را نخست به سرمایه مبدل می سازد " (مارکس) .

پس دیده میشود که سرمایه مناسبات مسلط جامعه بورژوازیست که با نیروی مؤلد در تضاد -

اشتی ناپذیر است . آیا شما از تضاد میان سرمایه و کار و مناسبات تولیدی و نیروهای مؤلد منکرید ؟
 اگر شما ندانید که مجموعه کالاها زریه مبادله به مقابل نیروی کار مستقیم افزایش می یابد و مجموع کالاها بمثابة بخشی از قدرت جامعه نمایان میگردد ، پس یقیناً که شما نمیدانید سرمایه یا مناسبات تولیدی بورژوازی چطور بمیدان میاید یا بمیدان آمده است .

م : (در اخیر به هر سه نماینده گان بورژوازی ، سوسیال دموکراسی ، و روزیونیستی یکجا خطاب کرده میگوید) پس آقای بورژوا و خاصاً شما سوسیال دموکرات روزیونیست میگویم که درباره تضاد سرمایه دار و کارگر ادعای قانع کننده ندارید ، زیرا تئوری " ارزش کار " شما مستدل نیست و مشکل را حل نمی سازد . صرف - یگانه راه حل مشکل اینست که به قانون " اضافه ارزش " یا ارزش اضافی مارکس اتکا کنیم^۵ و بنابرین چندین باید استدلال کرد که : کارگران نیروی کار خود را میفروشند و سرمایه داران نیروی کار را به پروسه تولید بکار میبرند . در اینصورت نیروی کار تنها آنقدر فعالیت میکند که ارزش نیروی کارش تولید گردد ، بلکه اضافه تر از آن کار میکند یا فعالیت انجام می دهد ، یعنی ارزش اضافی نیز تولید میکند . اینست راه حل آن مشکل .

چون در اینجا نمیخواهیم کورس در باره توضیح اضافه ارزش مارکس باز کنیم لذا چنین میگویم که :

کارگران راساً ارزش متضاد نیروی کار فروخته شده خود را حاصل مینمایند ، از جهتیکه نیروی کار اضافه ارزش جدید ببار آورده است و مخایده باقی میماند که سرمایه دار آنرا همانا "از آن خود میسازد . صرف ، همین امر امکان دارد نه غیر آن ، زیرا نیروی کار نیروی بارور است ، یعنی میتواند اضافه تر از ارزش خود ، تولید نماید .

کالاها نهفته میماند بیانگر

نتیجه کار پیرویه مصرف نیروی کار است هنگامیکه کالا تولید گردد این پیرویه خاتمه میابد و کار مجردی که در تمام نیروی کار تبلور یافته در کالا بوده که از طرف سرمایه دار به تاراج برد میشود بنا برین تئوری " ارزش کار " تئوری سرمایه داری ، و سوسیال دیموکراسی و رویزونیستی است . پادشاهی و افهام ارزشهای سابقه حاصل از نیروی کار کارگران است نه مأوی " ارزش کار " و سرمایه از تکامل قانون ارزش بوجود میآید نه از نقض قانون ارزش .

تضاد میان کارگر و سرمایه دار روی " توضیح " نیست که هرگاه به زعم دشمن طبقه کارگر " توزیع عادلانه " صورت بگیرد یعنی دستمزد به اساس " ارزش کار " داده شود این تضاد حل نمیشود بلکه غلط است زیرا تضاد میان کارگر و سرمایه دار از تضاد های مسالمت آمیز نیست که با این تئوری بازیهای خائنانه حل شود بلکه نیروی کار کارگر بشا به کالا ، یا سرمایه نزد سرمایه دار جمع میشود و ابداً این نیروی کار ربوده شده کارگران به کارگر تعلق نمیگیرد تا زمانیکه برخورد انقلابی کارگر و سرمایه دار بصورت قهر آمیز صورت نگیرد . به عبارت دیگر این تضاد بدون انقلاب طبقه کارگر و سایر زحمتکشان حل نمیکرد .

هر سازمانی که در افغانستان بر تئوری دستمزد به اساس ارزش کار " اتکا میکند در نتیجه به

آسیاب طبقاتی افغانستان آبرخته و دشمنان طبقه کارگر است زیرا از راه به اصطلاح از دیاد معاش و راههای ریفروستی مبارزات انقلابی و قهر آمیز طبقه کارگر را سد میسازند زیرا نیروی کار مصرف شده طبقه کارگر و زحمتکشان را نه دولت ستمگر افغانستان نه فیودالها نه سرمایه داران و نه تاجران دلال و غیره فابریکه داران میتوانند به اساس تئوری دستمزد به اساس " ارزش کار " ادانمایند ، بنا برین تئوری کار مصرف شده کارگران همیشه بمانند طوق سحر لعنت بگردن شان مانده و قدرت و سلطه آنان را با هر چه آورد . این مشکل در افغانستان نیز نه از راه مسالمت آمیز و مبارزات پارلمانی بلکه توسط انقلاب دیموکراتیک خلق به رهبری حزب پیش آهنگ آن حل میگردد و بس .

(پایان)

نگاهی مختصر

دربارهٔ

جزئیات تحلیل طبقات و اقشار دهقان

در افغانستان

(بصورت فشرده ، جامع ، مشخص ، عینی)

مقدمه کوتاه و عام درباره

قسمتی از

تحلیل دهقان در افغانستان

افغانستان از نظر اقتصادی کشور است نیمه فئودالی و نیمه مستعمره. خصلت نیمه فئودالی باین مفهوم که ابتدا نصف و اضافه تر از نصف زمینهای قابل استفاده از نظر زراعت و مالداری درید قدرت زمینداران بزرگ یا فئودالها است.

ثانیا "کثر از پنجاه فیصد یا کثر از نصف کلیه زمینهای زراعتی به دهقانان مرفه الحال و دهقانان متوسط الحال و قشر پائین متوسط الحال و غیره تعلق دارد. (در حالیکه از نظر کمیت صاحبان زمین در آن بزرگ تقریباً ۳ الی ۴٪ و باقی اضافه از نود فیصد خرده مالکین زمین را تشکیل میدهند)

ثالثاً هرگاه از نظر زمین دار بودن در مجموع طوریکه در بالا تذکار دادیم فیصدی بگیریم تقریباً به فیصدی زیاد یعنی اضافه از نود فیصد دهقان مزدور، بی خانه یا افلا خانه دار، بی زمین یا کم زمین را تشکیل میدهد و فیصدی ناچیز آن یعنی در حدود ده فیصد آن زمین دار بزرگ و دهقان مرفه و متوسط الحال و قشر پائین متوسط الحال میباشند.

(نا گفته نگذاریم که این فیصدیهای نشان داده شده تخمین میباشند و فیصدی مشخص این موضوع با وجودیکه درین زمینه گامهای عملی و اصولی درباره تحلیل طبقاتی افغانستان برداشته ایم اما باز هم نزد ما معلوم نیست. اما درینجا بصورت عام موضوعی خاطر نشان میگرد که خصلت اقتصادی یک کشور نیمه فئودالی را بیان نماید. البته فیصدی خاص و مشخص آن در لابلای موضوعات عام نهفته است.

نتیجه: خصلت اقتصادی یک کشور نیمه فئودالی عبارت ازین امر است که نصف یا اضافه تر از نصف تمام زمینهای زراعتی در مالکیت فئودالی قرار داشته باشد و نصف باقیبمانده و یا کثر از نصف آن در مالکیت خرده مالکین ده باشد.

درباره خصلت نیمه مستعمره بودن افغانستان:

این آئیمه مستعمره بودن از نظر اقتصادی عبارت ازین است که اگر تمام امور اقتصادی و حیاتی افغانستان را صد فیصد بگیریم، نصف و یا اضافه تر از پنجاه فیصد یعنی ماهرگهای عمده اقتصادی درید قدرت آمپریا گوناگون و سوسیال آمپریالیسم و نمایندگان آنها یعنی بورژوازی کمپرادور (سفید و سرخ) میباشند و فیصد باقیبمانده حتی کثر از بیست تا ده فیصد درید قدرت مالکین خرده بورژوازی شهری، دکانداران و مغازه داران متوسط و کوچک و بورژوازی ملی و بورژوازی ملی ورشکسته (در مرکز و ولایات) قرار دارد.

این موضوع چه بصورت مستقیم و چه بصورت غیر مستقیم از طرف داخل و خارج از کشور طور خاص و مشخص (خویتر از خصلت نیمه فئودالی بودن کشور) افشا و برملا گردیده است. روی این اصل ما نخواستیم درین مقدمه نویسی خود را به نشان دادن مکرر احصائیهها و ارقام منفعل بسازیم)

خلاصه با این خصالت نیمه مستعمره بودن تمام بازارهای مرکز و ولایات افغانستان از کالاهای خارجی - مطلقاً گردیده و تمام کارخانه ها و منابع دستی (مانو فکتورها) به ورشکستگی گرائیده و در برابری و در میسنگ سرمایه داران آمریالیست از جاپان گرفته تا آلمان و آمریکا گرفته تا فرانسه و از اتحاد شوروی و اروپای شرقی گرفته تا انگلستان به زانو درآمده و بخاک یکسان گشته اند .

آمریالیستهای گوناگون و سوسیال آمریالیستها در ازای این همه ورود سیل آسای کالاهای خود توسط بورژوازی کمپرادور (تاجران دلال) و دولت، البته مواد خام مختلف کشور ما را توسط قرارداد های آمریالیستی خود غارت می نمایند .

نتیجه : خصالت نیمه مستعمره بودن افغانستان عبارت از این امر است که اضافه از پنجاه فیصد ، شاهمک های اقتصادی و حیاتی کشور درید قدرت آمریالیست های گوناگون غرب و سوسیال آمریالیسم (و کشور های اقماری روسیه یعنی کشورهای اروپای شرقی) و شرکای جرم شان یعنی بورژوازی کمپرادور قرار داشته و کمتر از پنجاه فیصد و حتی به فیصدی ده تا بیست فیصد مسأله اقتصادی متذکره به بورژوازی ملی و بورژوازی ملی ورشکسته ، دکانداران و مغازه داران خرد و بزرگ شهرهای مرکز و ولایات تعلق دارد .

ما در توضیح این خصالت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بودن افغانستان از بورژوازی بیروکرات صرف نظر کردیم و همچنان روی ناشیستی بودن دولت و وابستگی نظامی ، پولیسی استخباری و سیاسی با کشورهای آمریالیست غرب و سوسیال آمریالیسم و اروپای شرقی ، دنباله روان شوروی نیز تماس نمیگیریم . ما یقین کامل داریم که باز فرصت پیدا خواهد شد که مکرراً روی این موضوع از جوانب مختلف به توضیحات اصولی بیشتری بپردازیم . بنابراین روی این مسأله میآئیم که چرا صرفه روی توضیح خصالت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بودن افغانستان تماس گرفتیم و نتیجه آن در جهت مبارزات انقلابی جنگ و نوا - خواهی خواهد بود ؟

درین صورت باید گفت که موجودیت فئودالها به سرمد اری دولت از نظر اقتصادی طبقه مرتجع میباشند و یکجا با آمریالیستهای گوناگون و سوسیال آمریالیسم به نمایندگی نوکران شان یعنی بورژوازی کمپرادور و دولت افغانستان در مقابل خلق موضعگیری طبقاتی دارند و دشمنان اصلی و عمده خلتند و بوسیله آنها دهقانان خرده و دهقانان متوسط الحال و قشر پایین متوسط الحال و اجاره گیر و بالاخره (از طرف همه و اولتر از همه) دهقانان مزدور ، کارگران مزدور و فابریکه های استثماری (جنگلک و نساجی ها ، برق و کود کیمیاوی ، سپین زر ، سفعت و حجاری و نجاری و غیره) به شدت غیر انسانی مورد استثمار شدید قرار دارند .

در آخر نتیجه این موضوعات که در بالا یاد کردیم در جهت مبارزات انقلابی .

از آنچه که در بالا بصورت فشرده درین مقدمه ذکر شده چنین بر میآید که خصالت انقلاب افغانستان انقلاب دهقانی و ضد فئودالی یعنی انقلاب بورژوازی دیوکراتیک است و مبارزه آن طوریکه ستالین کبیر در جمله ^{و ثابت} کمینترن پیش کشیده بود یعنی پیوند مبارزه بمقابل فئودالیسم و آمریالیسم .

نتیجه : انقلاب در افغانستان انقلاب ارضی ضد فئودالی یعنی (بورژوازی دیوکراتیک) و در عین زمان انقلاب ضد آمریالیستی و سوسیال آمریالیستی یعنی انقلاب رهایی بخش ملی میباشد . (که در متن خود متضمن مبارزه ضد فاشیستی در افغانستان نیز است) چون این انقلاب تحت رهبری یک حزب پرولتری به راه

انداخته می شود، لذا تشکیل جبهه متحد انقلابی در شرایط خاص آن و به راه انداختن مبارزات سازمانهای ملی و دیموکراتیک و ضد فاشستی راستین (نه دروغین و دنباله روساختن و فحش و ناسزا دادن و بدنام کردن و برچسب زدن های خائنه ای که همه و همه کمک کردن و آب انداختن به آسیاب طبقاتی دستگاه دولتی است) از ابتکارات انقلابی آن خواهد بود .

از آنجا که راه آن در آخرین تحلیل راه سوسیالیسم و کمونیسم و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است نه دیکتاتوری بورژوازی، بنابراین از نظر ما شاگرد های مکتب مائو این انقلاب از تیپ انقلاب بورژوا . دیموکراتیک طراز نواست و از پیوند تمام احزاب و نیروهای پرولتری و انقلاب جهان برخوردار خواهد گردید .
به امید پیروزی هیاران زنده صحبت باقی

افغانستان تا کنون سرزمین کشاورزیست و تولیدات زراعتی و مالداری در مقایسه با تولیدات صنایع کوچک (ماشینی و دستی) در حدود نو فیصد میباشد . اکثر نقاط افغانستان سرزمین حاصلخیز دارد که از یک الی سه بار در سال قابل کشت میباشند . در افغانستان در مقایسه با زمین مزرعی در حدود دو چندان زمین لامزرع وجود دارد که به آسانی و با مصرف کم مزرعی میگردند یعنی سالانه یک چارم بودجه وزارت دفاع و ریاست ضبط احوالات و وزارت دولت یا تشریفات و مصرف دیپلماتهای خارج از کشور و جیره بندی سالانه برای ظاهرشاه (شاه باصطلاح مستعفی یا مخلوع) و دیگر اعضای قصر جمهوری سلطنتی خاندان محمد زار . در جمله زمینهای لامزرع دشتهای تپه های سرسبز (علف چر) وجود دارند که در حقیقت گنجینه های طبیعی علوفه مالداریست . افغانستان از نظر دشت و دمن زیبا ترین نقاط کره زمین است حتی سرزمین غیر قابل زرع آن در موسم باران و تابش آفتاب بهاری پوشیده از انواع گلهای رنگارنگ و زیبا بوده و اکثراً لاله زار است .

افغانستان میهن اصلی و کهنسال گیاهان طی و صنعتی کره زمین است ، قرار عقیده نبات شناسان غرب سرمایه میلیونی عظیمی سالانه شگوفان شده یا خوراک حیوانات علفچر میشوند یا به صورت طبیعی خشکیده ازمیان رفته و یا طعمه حریق تنور ها میگردند و از سالیان متمادی از این گیاهان به شکل دارو های عنعنوی یا رنگ های قالین و گیم استفاده به عمل آمده و یا بصورت قاچاق بطرف خارج از کشور خاصاً پاکستان و هند و (چیده شده بارندگی) حمل و نقل میگردند .

علاوتاً سرزمینهای به وسعت بزرگ و قابل ملاحظه برای کشت چای و کافه وجود دارد که از قرون متعالی به این طرف تجربه هم برای کشت آن به عمل آورده نشده است . (علاوتاً بر زمین افغانستان پر از گنجینه های تاریخی و طبیعی و معدنیات از قبیل تیل ، گاز ، طلا ، نقره ، مس ، آهن ، کروم ، زرنیخ ، و انواع مواد رادیو اکتیو و انواع اقسام سنگها و میترال های نجیبه که در دنیا بینظیر است و میباشد که ما در اینجا روی این موضوع تماس نمیگیریم) .

افغانستان علاوتاً دارای جنگلات طبیعیست که سالانه هر سانتیمتریکه میرویند و بلند میشوند در حقیقت سرمایه طبیعیست که افزایش مییابد که به مانند زمینهای علف چر تحت نظارت دولت بوده و مورد سوء استفاده و چپاول ادارات دولتیست . بر علاوه ساختمان طبیعی آب و هوا گوارا دارای انواع اقسام پرند های زیبا و بلبلان خوشخوان و خوش الحان است ، از نظر طیر قابل شکار و حیوانات قابل محافظت افغانستان در شرق میانه بینظیر است اما شکار عناصر طبقه حاکمه و نمایندگان شان در قید زمان و مکان نبوده آنگاه که از خوردن خون انسانهای ستمکش این سرزمین مو قتا خسته میشوند آرزو های وحشیانه و دشمنانه خود را به شکار بی بند و بار بر آورده میسازند . طور مثال یکی از نازدانه گان طبقه حاکمه فیودال میر صادر خان در سرزمین ورسج پسر دهقان غریب بیگناه را عوض شکار توسط تفنگ شکارش کشت و بسیار وجد و شغف اظهار میکرد که : " او شکار مرا تنور داد ، من خودش را کشتم " . چون مردم ورسج در مقابل وی بلوا کردند زن و مرد این فامیل آدم کش و جانی را به زور از سرزمین ورسج مثل حیوان ترسو گریختانند ، حکومت ترور و اختناق این

دشمن سوگند خورده ای مردم غریب و بیچاره بدون اینکه پسران کند مردم را سرکوب کرد و به زندان انداخت این واقعه نمونه از هزارها واقعه است که در اینجا تذکار گردید تا مردم حق پرست افغانستان و جهان بنگرند و به اندیشند که چاکرگ از چاکران دولت با مردم غریب چه طور عمل میکند حالا چه رسد به بزرگان دولت خون آشام و ستمگر افغانستان .

علاوینا در سمت شمال کشور ما یک نوع سرزمین دیگر نیز وجود دارد که "وادی خاموشان" است و که به کیلومترها تپه های قابل زرع اما بوره یا بایر و قبرستان مردم ستمکش یعنی دهقان غریب است و به صد ها کیلو متر در چپ راست سرک موتر و افتاده اند این سر زمین نیز در موسم بهاران لاله زار است . از مناطق مسکونی - دهقان غریب به هزارها مرتبه وسعت قبرستانها زیاد است و این امر بیانگر آنست که سرما ، گرما ، گرسنگی مریضی ، بی دوائی و بی درمانی و شرایط خراب و نابسامان زندگی و کار هائیک فرسا و ستم طبقه حاکمه و فیودال - همه وهمه فکور های کشنده و آفتهای طبیعی و اجتماعی فامیلهای دهقانی بشمار میروند .

هر دهقان غریب و نوجوان یا جوان خرد سال که باری از زندگی ساقط میشود منسوبین در حال - مخمه و نیم جاننش از دست مامورین خصماب دولتی ده ها بار شهید میشوند زیرا این هرد شهیدان مجبورانده به اصطلاح مجلای فوتی تهیه کنند و این مجلا به هزارها افغانی رشوت هم ختم نمیشود این مشاهدات زنده ماست و تنها به این مختصر یاد آوری ختم نمیشود یعنی تا که کلم با شمشیر سر نشود و نظر با عمل یکجا نشود به تنهایی گفتن آن " پرگفتن " خواهد بود و زیاد گفتن هم وقت ضایع کردن ؟ وبعد از این مختصر یادداشت می آیم سر اصل مطلب :

طبقه دهقان در کشور ما روی مرفته قرار ندیل تقسیم میشوند :

۱ - دهقان مرفه الحال : این قشر بالائی طبقه دهقان بوده ، فیودال گفته نمیشود خودش - زمین و مالداری کافی دارد به قرض وام محتاج نیست ، نسبتاً "مهمان خانه" مجلل دارد ، مهمانان خود را سه هفته ها میتواند غذا و نان بدهد ، تحفه و رشوت هم داده میتواند "خاصاً" به ماموران مهم دولتی اگر کدام دعوی و جنک فامیلی یا شخصی داشته باشد به زور پول و غله و دانه دعوی خود را به زودی حل و فصل میکند و اگر طرفه شخص غریب باشد تباہ میشود ولو حق به جانب هم باشد . بسیار شوق دارد حج برود و مسجد آباد کند به ملا " مسجد اکترا " شبهای جمعه " نان مکلف " ارسال میکند اعانه هم داده میتواند . از عایدات زمین و مالداره خود بسیار میلان دارد که زمین های همسایه خود را خریداری کند . شوق موتر ، اسب سواری و اسب دوانی و - شوق خانه ساختن چه در سرزمین و چه در بهترین جای دیگر دارد . اکترا " شوق گرفتن چندین زن را نیز دارد برای عروسی بچه های خود طویانه هم داده میتواند و میلان " ارباب شدن " و "زمیندار بزرگ شدن " از آرزوهای شباروزش میباشد اکترا " شوق به قمار و غیره رانیز دارد .

فیصدی زیاد دهقانان مرفه بیسواد اند ، اما پسران شان عموماً با سواد اند (باسواد به معنی نوشتن و خواندن) و عموماً " مکتب " دیده و فاکولته دیده نیز هستند . این قشر با زمینداران بزرگ نسبت اختلا

منافع و یا دولت نسبت اختلاف در مالیه دادن پر تکلیف تضاد هم دارند ، اما تضاد شان چندان برشخص خاص ندارد بنابراین فیصدی زیاد شان از نظر سیاسی خلع سلاح عام و تمام به اصطلاح بیطرف (بی خصلت) و از همین فیصدی زیاد یک حصه آن "خالصا" لیل طرف دار دولت یعنی از نظر سیاسی راست تظاهر میکند و فیصدی کم آن چپی واقعی است ، اما اکثر " دیده شده که از این قشر مثل قشر بالای خورد ، بورژوازی شهری در چپ بودن خود هم گاهی راست میشود ، گاهی بیطرف بی خصلت و زمانی "مطلق" میگردد . از جمله بیطرفهاییکه همیشه از خود مقاومت نشان میدهند و از نظر سیاسی هم بیغرض هستند اکثر " دیده شده که در اثر تبلیغ تعادل به موفق چپی پیدا میکنند . روشنفکران این قشر از نظر سیاست اکثر "آمانور و متظاهر میباشند ، عده قلیل از این فامیل های دهقانی مرفه الحال دارای ثبات سیاسی هستند . اکثر " دیده شده که روشنفکران وطن پرست این قشر یعنی چپی های واقعی آن که دارای ثبات سیاسی و اصولی باشند ، بر نیرو تر از چپی های قشر بالایی خورد ، بورژوازی شهری میباشند . این چپی های مبارز روستائی یا دهاتی میتوانند رابطه خویشی با دهقانان میانه حال و قشر پائین - میانه حال دهقانی قایم نمایند .

۲ - دهقان میانه حال : این قشر در سمت شمال خاصا در کشم و بدخشان و غیره بنام "کارنده کار" نیز یاد میشود اما هر دهقان میانه حال کارنده کار نیست ، زیرا که اکثر " دهقان میانه حال مستقلانه مقدار کمی زمین از خود دارند اما به مشکل گذران شباروزی خود را میکنند ، اکثر " مجبورند که کارنده کاری زمین های زمیندار بزرگ را نیز به قرار توان خود به عهده بگیرند یعنی کار مزدوری با کارنده کار انجام دهند . نوع دیگر دهقان متوسط الحال که کارنده کار خالص است به این معنی که خودش قطعاً زمین شرعی و قبالتی ندارد یا گرو گرفته است و یا اینکه زمینهای زمینداران بزرگ را به قرار توان کار دهقانی خود برای کارندگی میگیرد و سالانه برای زمیندار بزرگ بهره مالکانه کار نقدی ، جنسی یا تولیدی میدهد مقدار این بهره دهی مالکانه نظر به مناطق مختلف افغانستان از ده یک تا چهار یک و سه یک فرق میکند . اکثر " این کارنده کاران که قطعاً گروینداشته باشند ، مستقیماً به تماس مامور مالیه و دولت نیستند زیرا زمینداران بزرگ خودشان مالیه زمینهای شان را با دولت حل و فصل میکنند .

در مقایسه با دهقانان مرفه الحال دهقانان متوسط الحال زیاد تر مبارزه به مقابل زمینداران بزرگ و در برابر حکومت انجام داده و میدهند . در بسا نقاط افغانستان مقدار بهره دهی خود را در اثر مبارزه با صاحبان زمین تنزیل داده اند و حتی روی این مسأله با حکومت نیز به مقابله پرداخته اند . تعداد کارنده کار بحساب دهقانان متوسط الحال که بالای زمینهای فیودال کشت و کار میکنند در افغانستان زیاد است حتی یک کله بزرگ کارنده کار روی مالکیت چهل تا پنجاه هزار جریب زمین فیودال بزرگ کارندگی انجام میدهد .

ران

دهقانان متوسط الحال اکثر " اجاره گیر هم میباشند به این معنی که توسط یک مقدار پول زمین زمیندار را به گرو میگیرند و در آن کشت و کار میکنند اکثر " به تنهایی به زور با زوی خود کشت و کار میکنند اما فیصدی کم

این دهقانان اجاره گیر برای کف دهقان مزدور احتیاج حس میکنند و آنها را استخدام میکنند. در سمت هزاره جات این نوع کارنده کار اجاره گیر که توسط پول زمین زمینداران را گرو میگیرند بنام "دهقان فراری" یاد میشود اکثر آنها خودشان با اعضای فامیلی به کشت و زرع زمین میپردازند این دهقانان متوسط الحال یا کارنده کاران یا "فراریها" نظر به تضاد بیکه یا صاحب زمین و دهقانان مرفه دارند از خود خصلت چچی نشان میدهند اما - فیصدی بسیار ناچیز آن با سواد و آنهم ناآگاه است بچه های این دهقانان متوسط الحال به اکثریت زیاد مکتب رفته بیسواد هستند و به فیصدی قریب به اکثریت تحصیل شان بریده شده و نا تکمیل میماند در مقایسه بچه های دهقانان مرفه کمتر به فاکولته آمده میتوانند خصلت فرزند ان این دهقانان متوسط الحال عموماً بصورت - چچی واقعی نمایان میشود زیرا اکثر آنها از طرف فامیل خود نسبت کار طاقت فرسای دهقانی برای کسب سود و ازدیاد تولید فامیل به مانند دهقانان مزدور زحمت میکنند اما نسبت به فکره میراث و کسب خصلت - محافظه کارانه فامیل بعضاً در مبارزه ترس نشان میدهند اما باز هم به نسبت فیصدی محافظه کاری فرزند ان - دهقانان مرفه الحال ناچیز است.

۳ - دهقان پائین متوسط الحال : فیصدی قشر دهقانان پائین متوسط الحال زیاد است اینها پول ندارند که زمین گرو بگیرند اکثریت آنها از خود منزل مسکونی هم ندارند و به همسایگی زنده گی میکنند اما آله و افزار دهقانی یعنی وسایل تولید دهقانی از خود ندارند و بنابراین آنها در مقایسه با دهقانان مزدور - زودتر از طرف زمینداران بزرگ و دهقانان متوسط الحال استخدام میگردند از نظر اقتصاد سیاسی باید گفت که دهقان مرفه "کار لازمی" و "کار اضافی" خود را بدون تفریق برای خودش انجام میدهد یعنی کار لازمی و کار اضافی نشان بصورت اوجکف از هم تمیز نمیگردد اما کار لازمی و اضافی دهقان متوسط الحال از هم دیگر تمیز میگردند به این معنی که فیصدی کار لازمی شان در مقایسه با کار اضافی گاهی کم و گاهی زیاد است و همچنین کار - اضافی و کار لازمی قشر پائین متوسط الحال نیز از هم دیگر تمیز میگردند در اینجا کار اضافی نسبت به کار لازمی - زیاد تر است (ناگفته نگذاریم که "کار لازمی" در اینجا کاریست که دهقان برای خود انجام میدهد و کار اضافی کاریست که دهقان برای زمیندار انجام میدهد) بچه های این قشر متوسط الحال دهقانی به اکثریت تام مکتب خوانده نمیتوانسته به مثل اعضای فامیل خود بیسواد اند اما از نظر سیاسی به فیصدی زیاد این قشر پائین متوسط الحال چچی واقعی اند و از هر گونه برخورد با حکومت و زمینداران بزرگ به مفاد منافع طبقاتی خودشان استقبال میکنند بصورت استثنائی جوانان آگاه و انقلابی در این قشر پائین متوسط الحال دیده میشوند که نیروی محرک و تعیین کننده در جهت تحریک چچی ها واقعیکه در قشر پائین متوسط الحال یافت میشوند میباشند و وظیفه تبلیغ و ترویج و سازماندهی را بهتر از روشنفکران مترقی و انقلابی انجام میدهند .

۴ طبقه دهقانان مزدور ^{پرولتاریا} نیمه پرولتاریا ده :

این دهقانان قطعاً از خود زمین ندارند نه پول برای گروهی خانه برای نشیمن و نه آله و افزار برای کشت تمام وسایل تولیدی که از آن کار میگیرند یا متعلق به زمینداران بزرگ دهقانان مرفه و دهقانان متوسط الحال

میباشند این دهقانان دهقانان وابسته یا سرفه‌های واقعی‌اند - بعضی‌ها به این عقیده‌اند که کارنده کاران و قشر پائین دهقانان متوسط الحال نیز بحساب سرفه می‌آیند (۲) - به این معنی که هرگاه زمیندار بزرگ زمین خود را بدیگری به فروش برساند فامیل‌های دهقان مربوط این زمین دیگر جای و مکان و منزل و ماوا ندارند که بروند همانجا میمانند. در اثر خرید و فروش مجبورند در اختیار صاحب زمین جدید قرار بگیرند و یا اینکه همراهی صاحب زمین سابق خود مهاجرت نمایند. در روسیه قدیم دهقان وابسته در قباله خرید و فروش زمین جای می‌گرفت یعنی نام آنها نیز در قباله نوشته میشد یعنی سرفه‌ها یکجا با زمین خرید و فروش میشدند و اصل در افغانستان کنونی در قباله خرید و فروش گنجانیده نمیشود اما باز هم بطور دایم وابسته به زمین میمانند. امکان دارد که صاحب زمین جدید از طرف خود دهقان وابسته دیگر استخدام کند و دهقانان وابسته سابقه را جواب بدهد که جای دیگر کوچ کنند و بروند و یا اینکه همراهی همان فامیل‌های دهقانی وابسته سابق موافقت نمایند.

زندگی دهقانان وابسته یا بطور همیشه در چپیری‌ها بالا زمین زمینداران و یا در خانه‌های گیگی - اربابان و زمینداران بزرگ سبزی می‌شود و یا اینکه در جوار طویله حیوانات در گوشه منزل ارباب شب و روز خود را میگذرانند.

کار لازمی و اضافی این دهقانان وابسته نیز از همدیگر تمیز نمی‌گردد و زیرا شب و روز بالای زمین - ارباب‌اند بنابراین کار لازمی و اضافی مجمعاً برای زمیندار تکیه میکند. حتی تانیه شبها زن و مرد و پسران خرد و بزرگ آنها غیر از کار تولیدی بالای زمین و یا مالکداری در خدمت اربابان قرار دارند. در مه‌انداری در کار تعمیر و تخریب و پای دوی در آشپزخانه نیز دست و گونج بلبسته در اختیار عام و تام زمینداران میباشند. فیصدی این دهقانان از نظر تعداد نسبت به دهقانان مرفه و دهقانان متوسط و قشر پائین متوسط الحال فوق العاده زیاد است پسران شان نه روی مکتب و نه روی دوا درمان و نه روی دیگر نعمتهای اربابان کسه زمینداران از آن برخوردارند میبینند و اکثراً مورد خشم و عناب و هزاران ناروایی‌های اربابان و پسران شان قرار میگیرند. کشته میشوند و بجایه انداخته میشوند و بدریا غرق ساخته میشوند و به تنور سوختانده می‌شوند و لت و کوب میشوند اما کدام بازخواستگر ندارند و تاب و توان شکایت به حکومت را نیز ندارند از یک طرف و از طرف دیگر تمام دهقانان مزدور بلا استثنا دست حکومت و ارباب و قاضی و ملای خود را با هم دیگر شریک میدانند حتی اگر کدام مازنه شان با ارباب هر چند سر مساله قتل و جنایت بلند و نسبت بیوسله گی‌بسی واسطه‌گی و بی‌رشوتی بجایی و مقامی نمیرسد و یا سالها دوام میکند و یا معلق میماند و یا اضافه تر به عذاب افتاده و منصرف میشوند. فامیل‌های این دهقانان مزدور در حکم برده هستند اما برده‌ایکه در مقایسه با حیوانات - اربابان کثر وسیله بخورد نمیرد در اختیار دارند. طور مثال اسب‌ها و سگها و گاوها و خرها و طیور زمینداران زیادتر و خوبتر تغذیه میشوند یعنی به تغذی آنها توجه کافی میگردد حتی در اکثر حیوانات بخند متشان میرسد اما فامیل‌های دهقان مزدور از این چیزها یکسر محروم بوده و اکثراً آنقدر مورد لت و کوب و حشیشانه زمینداران قرار می

گیرند که حیوانات در این زمینه از آنها کرده ترجیح دارند .

باید گفت که زندگی زیاد و قریب به اکثریت دهقانان مرفه پرسرو صداست ، کثرت ازدواج و طلاق ، دعوا و ماجراجویی و آدم کشی ، جارو جنجال های فامیلی ، و غیره در فامیلهای مرفه زیاده تر دیده میشود اما - چون پول دارند و دهن همه را به زور پول بسته میکنند ظاهراً طوری گمان میشود که در این قشر دهقانی کثرت سرو صداست . زندگی دهقانان متوسط الحال هم نسبتاً زیاد است اما جارو جنجال دعوا و کشمکش شان سالها دوام میکند و ظاهراً طوری فکر میشود که این قشر متوسط الحال دهقانی دارای سرو صدای زیاده تر نسبت به - دهقان مرفه دارند . زندگی قشر پائین متوسط الحال دهقانی هم زیاد است اما به اکثریت تام حق بجانب میباشد و دلچسپ اینکه برخورد شان در مقایسه با دهقانان مرفه و دهقانان متوسط الحال کمتر میانه ، خودشان صورت ، میگیرند بلکه در برابر صاحبان زمین یعنی زمینداران بزرگ ، دهقانان مرفه و دهقانان متوسط الحال و حکومت - عکس العمل داده مقاومت نشان میدهند از همین قشر دهقانان پائین متوسط الحال کاکه ها و جوا ضرر های واقعی زیاده تر بروز میکنند که اکثراً در ملک ما جانب داری و طرفداری شان از اعضای فامیلی دهقانان غریب نه از نقطه نظر آگاهی سیاسی بلکه بصورت خصلت عنعنوی چوای نشارت میکند بنابراین به زودترین وقت دارای شعور سیاسی شده و خصلت انقلابی کسب مینمایند اما در آخر زندگی فامیلی دهقانان مزدور : زندگی همه - دهقان مزدور به مانند مرگ شان بیسرو صداست واز زندگی مرگبار آنها اعضای فامیلی زمین داران بزرگ و دهقانان مرفه و غیره سالها بی اطلاع میانند . از نظر سیاسی اعضای فامیل دهقانان مزدور از همان ابتدا دارای خصلت انقلابی بوده و آنها به سهولت راه نجات خود را در جنگ انقلابی درک میکنند . این طبقه پائین دهقانی در میان دیگران و همقطاران خود یعنی از نظر اقتصادی بالاتر از آنها هر گونه انتخابات به اصطلاح شورای محلی و لویه جرگه و غیره را به باد ریشخند میگیرند و همیشه میگویند که : این کارها برای ما نیست و برای دیگران است . اما از آن جا که این نیروی بالقوه بزرگ و تعیین کننده دهقانی پراکنده است از نظر سازمانی نسبت به کارگر مزدور فابریکه های استعماری در افغانستان بدرجه دوم سازمان پذیر است اما با وجود آن از این امر انکار نمیگردد که نیروی بزرگ و سترک انقلابی در شرایط حاضر افغانستان بطور عمومی در حرکت و جنبش همه دهقانان متمسک و - خاصاً به حرکت و جنبش دهقانان مزدور نهفته است و نیروی محرک انقلابی و پیگیر طبقه کارگر و روشنفکران - انقلابی و هنرمند پیش آهنگ را کار دارد و همچنان خود انقلاب است که آنهمه نیروهای بالقوه را بسرعت لوکومو^{تیف} به پیش رانده و به سرعت به بالفعل تبدیل میکند . این مسأله دیگر خیال نه بلکه اندیشه پیشرو است که

باید پراتیک آن مطابق شرایط زمان و مکان براه انداخته شود .

۵- بالاخره طبقه فیودال یا زمیندار بزرگ : این طبقه ماهیتاً دشمن طبقاتیست . سرکوب کننده دهقانان از هر قشر و طبقه و حتی از قشر بالایی طبقه متوسط الحال دهقانانست . شریک جرم شماره یک مأموران خائن و عناصر ضد خلقی ، قاضی ها و روحانیون ضد خلقی و منصفان نظامی و پولیسان خاین به ملت هستند به اکثریت تام رفیق وهم کاسه و همطبقی تمام جیفخواران دولت و عناصر مهم دولت و جاسوسان و حتی اگر خودشان

جاسوس حرفه‌ای نباشند " به جهت خدا " یعنی رضا کارانه جاسوسی میکنند . در دستگاه دولتی ، در شورا در کابینه در پست های مهم دولت و حکومت نماینده دارند و یا خود شان مستقیماً در اداره شریک هستند . فیودال بزرگ در افغانستان به 'مثابه' ... سلسله جنبان در دیروز ظاهر شاه و در امروز تمام اعضای خاندان سلطنتی و جیفه خواران بزرگ شان به شمول سردار داوود است .

از این طبقه " فیودال یا ملاکین بزرگ " جزئی که پست دولتی هم دارند (قرار اصطلاح دهه " اخیر به آن در افغانستان " ملاک بیروکرات " هم گفته شده است) و جزئی که پست دولتی ندارد " ملاک غیر بیروکرات " نامیده شده است . اما قرار تحلیل جدید بعضی فیودالهای بزرگ به تجارت هم پرداخته اند و سرمایه شان اکثراً با سرمایه خارجی یافت خورده است یعنی در عین زمان که فیودال است کمپادور هم است (کمپادور = تاجر دلال) یا برعکس تاجر ملی به تاجران دلال و در عین زمان به ملاک بزرگ ده هم تبدیل شده است که البته در این جا در باره تاجر ملی و تاجر دلال به انواع و اشکال آن بحث نمیکنیم. این گوشه از تحلیل ماست در آینده این وظیفه را دنبال خواهیم کرد و میپردازیم در باره " فرزندان طبقه " فیودال زیرا در اکثریت (آنچه دشمنان خلق در ساحه سیاست ، همه دارند آنها تنها دارند) .

فرزندان این فیودالها اکثراً " تعلیم یافته " هستند . از نظر سیاسی تاریخ مبارزات مسالمت — آویز چند دهه اخیر نشان داده است که روشنفکران طبقه " فیودال با العموم چه مرئی چه نامرئی با دستگاه پیوند داشته اند و همینخواسته اند که در جنبش های توده ای (محصلی و روشنفکری ، کارگری و دهقانی) ابتدا به مانند دایه مهربانتر از مادر " ظاهر " بشوند اما در لحظات حساس جنبش را به بیراهه سوق داده و از جنبش به نفع " حفظ حالت موجود " استفاده بعمل آورده اند و عناصر وطنپرست را زیر عنوان " اتحاد " خلع سلاح سیاسی " ساخته اند تا نتوانند به فعالیت های سیاسی بحد دستگاه ادامه دهند . اما مبارزان تسلیم ناپذیر در برابر دشمنان سوگند خورده مردم و قصر سلطنتی و سازمان دیده های شان به مبارزات اصولی دست یازیده و تمام اعمال نوم و نفاق افگانه و ترور معنوی آنها را در طول نیم دهه اخیر در هر ساحه افشا و بر ملاحظه اند . وجه تشابه و تمایز فعالیت های روشنفکران معلوم الحال سازمان باز و نوکران سازمان دیده ، این طبقه در رژیم شاهی و جمهوری چنین است که در رژیم شاهی ابتدا پولیس رسمی و مخفی دستگاه عناصر وطنپرست را چه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم اخطار میدادند و پیش رفته یعنی ثانیاً به تحریکات خانوادگی دست میزدند و در مرحله سوم از طرف سازمان باز های قلابی به لباس انقلابی؟ نامه " در منزل دوستانش می انداختند (گُل در آب می انداختند) به این منظور که دوستان را از تماس " برحذر " سازند . اما در رژیم جمهوری طوریکنه مشاعده میشود این وظیفه ابتدا " به دوش فیودالهای سیاست باز و سازمان دیده های شان افتاده است و اخطار پولیس و تحریکات خانوادگی پساًتر عملی میشود . بطور مثال در نامه ارسالی و انداختگی در منزل در سال ۱۳۵۰ بعد از جملات پرطمطراق انقلابی " چنین مطالعه کردیم . . هر گاه خواننده این نامه تماس خود را با . . . قطع کند ما خواهیم توانست به تماس اصولی بیاییم و بالاخره اتحاد کنیم " وغیره در حالیکه

نامه گیر اظهار کرد که يك هفته قبل از این نامه اخطاریه^۱ از پولیس نیز دریافت کرده است و عواقب نشست و برخاست هایش را با "نفرهای مشکوک و تحت تعقیب و خیم جلوه داده است . و بلافاصله هفته بعد از آن رئیس فامیل بضد وی تحریک شده و تا سرحد بیرون راندن از منزل مورد تهدید و شکجه قرار گرفته است و مسأله البته بدون پوشاندن این نامه به نامه رسان گویا "کک" کردیم و نامه اش را بدون کم و کاست^{پولیس} کاپی کرده به همه نشان دادیم تا دیگران نیز از "پیشنهاد" اتحاد اصولی" این سازمان دیده" فیودال منش با خبر شوند . وجه تشابه این عمل سازمان بازان فیودالی و فیودال منش با پولیس دستگاہ در این امر مضر است که نامه رسان همراه نامه گیر قطعاً شناخت و تماس قبلی نداشته و در منزلش نامه سر واز انداخته و دم از دعوت "علنی" مبارزه "مخفی" . . . مینماید ([]) هزار خنده نثار چنین تضاد و طباق .

این بود یکی از نمونه های "تکنیکی" به اصطلاح سیاست و برخوردشان با مبارزان وطنپرست . (ناگفته نگذاریم که نظر به سلسلهت وقت عیناً "نامه" ارسالی شان را دوباره فوتوکاپی کرده پخش خواهیم کرد) .
نمونه^۲ از "استراتژی" این فیودال زاده گان سازمان باز و طرفداران شان چنین است: "به این معنی که خلق بیچم وضع فعلی افغانستان را ابداً" انقلابی ندانسته و نمیدانند . اما سازمان بازان شعله با وجود تأکید "ظاهری" وضع انقلابی کشور سمت جنبش را بسوی مبارزه که لبه تیز آن بسوی رویزیونیزم معطوف باشد نه دولت و در هر زمان از بطن افکار اپورتونیستی خود بجهت بکرس نشانیدن این تیز خائنه دلایل بی بدیل و بی دلیل عرضه میکنند . بنظر ما فعالیتهای مارکسیستهای کاذب و لو ضد رویزیونیستی هم باشد به ضرر جنبش تمام شده و خواهد شد .

چون که روز دهقان آمد و روز کارگر هم به تعقیب آن بود فلذا اولتر در تشریح فشرده و مختصر درباره دهقان پرداختیم و همچنان بمناسبت روز کارگر بین المللی به يك شعر و پولیمیک درباره "ارزش کار" اکتفا کردیم . علاوه بر آن تحلیلی هم درباره خلعت خیسبرده بیوزوازی در افغانستان نیز تقدیم رفقا و علاقمندان کردیم و در آخر چند شعر از چند زبان روشنفکر انقلابی نیز همیه نمودیم و در آینده نوشته ها و تحلیلهایی درباره جنبش های دهقانی درباره کارگر و طبقه کارگر در افغانستان و جنبشهای کارگری ، پیشه وران و سایر زحمتکشان ، درباره روشنفکران و جنبش روشنفکری در افغانستان نیز در دست حق پرست مردمی که رهبری های عاطل و باطل نامردم هارا نمیبندیرند **قرار خواهیم داد: یاد داشت:** درباره توضیح پرولتاریا و نیمه پرولتاریا در کشور ما که از نظر کمیته نسبت به سایر کشورهای مشخص^{کیود} "خاصتاً" نسبت به کشورهای آمپریالیستی فوق العاده ناچیز است نیز در آینده در هنگام توضیح جنبشهای دهقانی ، درباره طبقه کارگر و جنبشهای کارگری به صورت مشخص و عینی خواهیم پرداخت . آن نظری که در افغانستان پرولتاریا وجود ندارد و بنابراین نمیتواند حزب پرولتاری بوجود آید ، از ریشه نادرست است . ما یقین کامل داریم که حزب کمونیست با ما هیت و خلعت پرولتاری خود بماند آفتاب سرخ از افق تاریخ کشور طلوع خواهد کرد و با پایهای چون کوه با ما و هند و کش خود هر گونه خائن به خلق را به خاک یکسان نموده و در هر مرحله از جنبش انقلابی با ابتکارات پرولتاریایی رسالت تاریخی و پیشا هنگی خود را در پراتیک مشخص کشور ظفر منده انه انجام خواهد داد و شب کوران سیاسی را زیاد تر کور خواهد نمود . . . آن روز چندان دور نیست .

آمپراطوری

قشر خردۀ ————— ورتوازی

در طبقۀ متوسط

خرده بورژوازی بگفته ستالین کسیر پمابه* يك طبقه در حال رشد نیست بلکه هر روز به بورژوا و پرولتاریا تجزیه میشود و باز هم طبق* تحلیلی از طبقات* رفیق ماوتسه دون سه گروه دارد و کمیت آن نسبتا - زیاد است و قشر خرده بورژوازی در بسیاری کشورها رول انقلابی زیاد دارند اگر از کارگر و دهقان غریب و اولادشان که بطور عموم امکانات تعلیم و تحصیل را ندارند بگذریم روشنفکرهای ما زیادتر از همین قشر و باقیمانده اش از طبقات ضد خلقیستند. خرده بورژوازی رویهمرفته انقلابیست لیکن قشر بالایش که گروه اول باشد متعایل بر طبقات بالادست قشر میانه اش حالت بین البینی و قشر پایانش متعایل به طبقات پائینی یعنی انقلابیست.

خلاصه هر چند خرده بورژوازی قشر انقلابیست طبعا* گروههایش انقلابی همآهنک نیستند.

نکته باریک اینست که حالت خرده بورژوازی در طبقه* متوسط در میانه طبقات مشابه حالت گروه میانه* این طبقه در میانه گروههایش است.

نظر به این خصوصیت کشورهای پرمونده، روشنفکرهای خرده بورژوازی نقش انقلابی زیاد دارند. اصل گپ هم همین جاست. اگر اینها ضد انقلابی میبودند قابل بحث نبودند. حال که رسالت نسبی انقلابیسی دارند از طرف دیگر انقلابی بودن شان نیمه پرولتاریا و پرولتاریا واری بایک فیصدی زیاد باشد درصد تشیت نشده بنا* بر خورد خود را با خرده بورژوازی عموما* ویا روشنفکرهایش خصوصا* تشریح میکنیم. صرفنظر از اینکه در بابت این قشر و روشنفکرهایش در آثار مترقی بحث کافی که به مطالعه کننده نظر میدهد شده، با اینهم عوض اقتباس به باز آفرینیس پیروخته و این مطالب را یاد داشت میکنیم. از آنجا که موضعگیری طبقات در انقلاب موضوع حساس است برای اینسکه انقلاب به بازی گرفته نشود باید در تشریح وضع طبقات بیشتر جوانب منفی روشن شود.

قشر خرده بورژوازی از طبقه* در پشته و دوروبه ایست که شاملیش در پیش روی بد انقلابی هارا گفته نمیتوانند و در پشت سر خوب شان را نمیگویند. اینها همیشه انتقاد خود را پشت سر میکنند و گروه اولیش اصلا* انتقاد نمیکند بلکه گفته شاعر شانه واری عیب آدم را پشت سر میگوید. عیب گری و انتقاد فرق دارند اولی جنبه افناگری و دومی جنبه* اصلاحی دارد.

طبقات بالا چون متوجه استثماریهای بزرگ استند نه تنها از پلوان بلکه از زمین خود هم خبرند دارند و پشت قرضهای جزئی خود هم نمیگردند. طبقات پائین چون زمین ندارند سر پلوان فکر نمیکند و اصلا* قرض داده نمی-توانند. لیکن طبقه* متوسط همیشه سر اینکه پلوان شان زده شده با پلوان شریک خود جنک میکند و سر حریم همسایه* در بد یوار خود مشت و گریبان میشود و خانواده هایشان سر میراث متلاشی میشوند و فقط اینها قرضه را راهم سرچند افغانی می کشند. از همین خاطر قسمت زیاد دعویها مربوط همین طبقه است در حکومتیها از طبقات بالا و پایان کرده خرده بورژواها زیاد است. مخصوصا* دهقان و کارگر تقریبا* هیچ دعوا نمیکند معتبرها از اینکه اعتبار دارند دعوی خود را زیاد تریه واسطه حل فصل میکنند و در صورت لزوم رشوت خود را هم بی پروا میدهند لیکن خرده بورژواهای کم واسطه مجبورند که رشوت بدهند و چون قوه اقتصادیشان فقط همانقدر است که گدازان شان شولهند رشوت کافی هم داده نتوانسته دعوی شان سالها طول میکند. خلاصه روشنفکرهای مترقی که بین شان کار میکنند به جنک و دعوی کشانیده شده در جنجال بیپوده غرق میشوند.

روشنفکر خرده بورژوازی با طبقات بالا و پایان همزمان شده می‌تواند. انقلابی از صحبتش فکر میکند که در دماغ است. حالانکه اگر مرتجع همایش صحبت کند از اینکه چند فلم و صحنه تمثیل را دیده و یگان وقت در بنس و والگه چه وجه هم نشسته و بعضاً "کجا و کجا هم هوا خوری رفته و حتی شراب هم بغرض تگنن خورده بنا" نتیجه میگیرد که هم صحبتش یک آدم بزمیست. این روشنفکر که رادیو شنیده و روزنامه خوانده و یک تعداد شعر یاد دارد و ازین - تبیل خصوصیات دیگر هم دارد قطعاً آدم را به صحبت نمی‌ماند در هر زمینه که صحبت کنیم ابراز نظر میکند و یگان شعر هم تیر میکند. هیچ وقت آدم را تائید نمی‌کند. "خالصاً اللهم نمی‌کند و فقط ازین خاطر تائید میکند که متقابلاً تائیدش کنیم، بعضی چون پیامش برحق نیست و استدلال و وضع حالش اصالتی که حتی خودش را معتقد به خود ساخته باشد، ندارد بنا" ضرورت به تجارت معنوی پیدا میکند.

طبقات بالا روپاهی دارند و طبقات پایان شیری. خرده بورژوا شیرخانه و روپاه بیرون است، بنابراین - اکثراً بین اعضای خانواده دعوا و کشمکش دارند. خودخواهی خصلت تفکیک ناپذیر خرده بورژوازیست. قضاوت خرده - بورژوازی همانست که کسروی "خشکه تلیسوفی" میگوید یعنی در هر مورد بر اساس "نه بدان شوری شورونه بدین بی نمکی"، نه بدان قدر سادونه بدین خم خکی "استدلال میکند و دایماً" علیه باصطلاح افراط و تفریط است و هم کمونیم را رد میکند و هم سرمایه داری را و قس علیهذا. این قضاوت کاملاً با موضعگیری طبقاتش یعنی با طبقه متوسط بودنش مطابقت میکند. حتی نتیجه میگیریم که هر نظری که حالت بین البینی و مشتقاتش را دارد چنانچه در فولکلور هم انعکاس کرده باشد (مثل - یانی نی یا دی) بسیاری چیزها مثل شعار منفی دوری دوستی و "خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو" نماینده روحیه طبقه خرده بورژوازیست. مثل "شولیته بخو پر دیته بکو" روحیه سیاسی خرده بورژوازی را تبارز می‌دهد. یک بام و دو هوا معرف بر خورد خرده بورژوازیست.

زن طبقات پایان چه روی گیر، چه روی نگیر با لعموم ناموس دار است. زن طبقات بالا هیچ روی نمی‌گیرد لیکن زن خرده بورژوازی تنها از بعضی روی می‌گیرد از بعضی نه بلکه از همانها هم که روی نمی‌گیرد. بیکوقت بی دلیل روی می‌گیرد و بیکوقت دوباره روی واز میشود. این موضوع بیانگر جنبه عام شرایط مشخص کشور ماست که شامل جنبه خاص و استثنائی نمی‌شود. علاوه بر زنان مبارز و وطن پرست و انقلابی روی گیر و روی نگیر همانند ملالی و زرغونه و غیره زنان انقلابی جهان میتوانند که خصلت های سازو مناز خود را در جهت منافع مردم و انقلاب به پیمانته وسیعی تعمیم دهند.

تزلزل و تردد و منفی بافی و غیره از خصوصیات خرده بورژوازیست چون این قشر در امر انقلاب - حینال تولید میکند. تکیه گاه بالقوه خنثی ساختن انقلاب بوده و در حقیقت عایق برخورد طبقات پایان با طبقات بالا محسوب میشود و "به اصطلاح دم تیر را نمیدانند شان گرفته". بنا" ارتجاع در پهلوی راه های نجات خود راه توسعه و تحکیم طبقه متوسط را هم در نظر گرفته. اصلاحات ضد خلقی دولت ایران این منظور را هم داشت که با بلند بردن سطح زندگی کارگر ارسطو کرات و گروه های بالائی نیمه پرولتاریا یعنی رفاه نسبی دهقانان از طریق تقسیم اراضی خایانه "کدائی و ایجاد محدودیت های در راه رشد بورژوازی ملی کمیت خرده بورژوازی را بلند ببرد و در افغانستان هم شعار "جبهه ملی" یعنی "به پیش سوی طبقه متوسط" همین منظور را دارد. چراکه هر وقت که این طبقه متزلزل زیاد شد حرکت انقلابی

بطی شده. حالت التوا پیدا میکند و مضمومین این طبقه در ساحه سیاست عوض اتحاد به انشعاب پرداخته و عوض کار بیروحش و خروش، سردی و سکون را تبلیغ عملی میکنند.

یک مبارز طبقه متوسط چنانچه بسیار شریف باشد و خصلت اپورتونیستی خود را که فطرت طبقه اثر را تشکیل میدهد تحت الشعاع شرافت مبارزه قرار داده و به صف ارتجاع نه لغزد، بسادیده شده که مبارزه را هم پیش نبرده و بالاخره ما یوس وید بین شده و حتی ریالیست های شان رمانتیسیت میشوند. یا س وید بینی و شکوه وناله و مقولات مربوط به همین طبقه است. مطالبی که در کتابها میخوانیم حاکی از نیست که دوستی وجود ندارد "هر کس برای طلب خود دلبری میکند" و غیره حاصل تجربه از همین طبقه میباشد.

خطر این طبقه به اندازه ای عمده است که در سر زمین مثل چین که اکنون اندیشه های انقلابیست، امر انقلاب را از طریق نفوذ اندیشه های تنگ نظرانه خود تهدید میکند. برخلاف استدلال خروش چینی های مرتد که اندیشه های رهبری چین را مولد خرده بورژوازی میدانند باید گفت که اندیشه های خرده بورژوازی در مقام رهبری چین انعکاس نکرده بلکه در حالت کمین مخفی بوده و پروسه انحطاط طوری خواهد بود که ابتدا اندیشه خرده بورژوازی و بعداً اندیشه طبقات بالا که نیز کمین مخفی دارند رهبری را تسخیر خواهد کرد. لیکن گفته شاعر "شمن اگر قویست نگهبان قویتر است". از آنجا که روشنفکر خرده بورژوا نسبت به طبقات پایین نوسان اقتصادی زیاد دارند یعنی مثلاً "باتغییر بسط معاش زیاد شده و یا با اضافه شدن ^{بسط} مین معیشتش خراب میشود بنا" ثبات روح و اندیشه ندارد.

از لحاظ فلسفی اگوستیسیم و از نظر سیاسی سانتیسیم که ریشه طبقاتی خرده بورژوازی دارد، مهمترین خطرات فرهنگی را در سیر تکامل انقلابی دارد. بیطرفی به خصوص ناشی از موضع طبقاتی خرده بورژوازیست. از نگاه سوسیولوژی مردمی که نه در شهر و نه در ده بلکه در اطراف شهر زندگی میکنند چون نه با فابریکه سروکار دارند و نه با ملاک هایی که چند هزار جریب زمین داشته باشند یعنی چون منطقه شان نه کارگری و نه دهقانی است (صرف نظر از اینکه خانه های بعضی کارگرها ای جز لاینفک فابریکه نشده در آنجا باشند) بلکه عموماً از مامورین پایان رتبه و کسبی ها مثل نجار و کنگار و کم زمین ها مرکب میباشند. محل های شان محل های خاص خرده بورژوازی بوده و کار انقلابی ها در این محل ها در مرحله اول ضجر به شکست شده و پشتیبانی اهالی را جلب کرده نمیتوانند بنا به انقلابی ها اول باید در مناطق کارگری شهری یا دهقانی ده رفته و کار اخیری خود را به این مناطق اختصاص بدهند.

خاصیت اساسی خرده بورژوازی را که جوش نخوردن و انزوا طلبی باشد باید در وضع اقتصادی این قشر جستجو کرد که طوریست که به آن ها اجازه نمیدهد که نه تنها با طبقات دیگر بلکه با هم طبقه های خود هم سروکار داشته باشند. طبقات بالا بخاطر محفل ها و بزم ها و شرکت های اقتصادی و غیره خود نیاز به رابطه با هم و نیاز به رابطه اعضای هر طبقه شان با یکی دیگر دارند. دهقانان هر چند روی مسایل رومانی با هم تصادم هم کنند باز هم دیده شده که حتی در دهقانیکه با هم گپ نمیزنند در "مشر" "یرغو" و "شیروار" و "گندی مال" و "جوی کسی" بیکی دیگر ضرورت پیدا کرده اند. لیکن خرده بورژوازی مثلاً در معلم این طبقه که ظاهراً باید از دیگرها رسیده تر باشند چون زندگی گگ خود را بصورت نسبی به انکای معاش ناکافی دولت پیش میبرند حتی اگر همسایه باشند محبت کامل ندارند و چنانچه ارتباط شان قطع شد

سالها برقرار شده نمیتواند. دهقانان خودشان آشتی میکنند و خرده بورژوازی بامیانجی و مصلح هم تصادم کرده و آشتی ندارند. دهقانان آشتی دارند و آشتی خورک نیست و خرده بورژواها آشتی خورک ها میدهند و آشتی شان چیز جـز گـرک آشتی نمیباشد. عجب اینست که این طبقه به دولت از خاطر معاشرتکیه میکند و به کارگران و دهقانان علی الرغم آینه انقلابی مشترک شان و حتی به هم طبقه های خود به آسانی تکیه نکرده و جوش نخورده و منزوی میمانند. امپراتوری و قسم است یکی اینکه ممالک مختلف تحت تسلط باشد و دیگر اینکه یک کشور خود را از ممالک مختلف بی نیاز دانسته و کرم پيله واری دور خود تاربتند و خود را تجرید کند و خود اتکای منفی نماید و استغنائی کاذب کند و امپریالیسم را نفی نماید. به این حساب خرده بورژوازی طبقه ایست که نه تنها به حیث یک طبقه بلکه هر فردش امپراتوری نوع دوم را میچلاند. (برخلاف طبقات بالا که طرفداران امپراتوری نوع اول استند) .

ارتباط با خرده بورژوازی بسیار سخت است و دل آدم را آب میکند. خرده بورژوا به یک نخوی گرم و سه یک آلو بخارا سرد هست. بی احساس ترین خرده بورژوا هم شاعر و ارگودرنج است. گله و گداری و سیالی و شریکی در خانه ام بیا که خانه ات بیایم و اینطور چیزها جز فرهنگ طبقه متوسط است. روشنفکر این طبقه فقط که هر سه قوه روحیش یعنی عقل و احساس و اراده رشد کرده باشد هم فلیسوف است و هم هنرمند و هم سیاستمدار و اهل اداره برعلاوه اینکه در هر کار دست میزند. به هر حال در پایان این گفتار باید به این سوال جواب بدهیم که آیا از این طبقه متزلزل باید صرف نظر کنیم؟ جواب منفیست. باید با این قنشر که گفتیم روی سرفته انقلابیست و زیربنای طبقاتی یعنی اقتصادیش ضرورت به انقلاب دارد و فقط رونا یعنی فرهنگی دارد که جزیت انقلابی ندارد و رابطه داشت. لیکن همانطور که گفتیم این رابطه بعد از اینکه با کارگران و دهقانان رابطه پیدا کردیم با خرده بورژوازی برقرار شود. چنانچه پشتوانه از کارگران و دهقانان داشته باشیم خرده بورژوازی را مهار میکنند و بدنبال خود طوعاً و کرهاً میکشاند لیکن اگر کمیت خرده بورژواها در تشکیلات زیاد باشد رهبری بنام "اعتدال" و صرف نظر از افراط و تفریط جز یک رهبری ارتجاعی چیز دیگر نیست و نخواهد بود. ما فقط با همان خرده بورژواهایی رابطه برقرار کنیم که با خلق رابطه برقرار کنند خلق آهن راست آهن هم با آهن ربا در یک تصنیف میاید. طبقات عالیه گاه و گاه راهم استند لیکن خرده بورژوازی مثل آهن است که در تصنیف طبقات عالیه نیامده اما فقط وقتیکه نزدیک آهن ربا می خلق امد خود هم خصلت جذابیت را از پیوستگی خود پیدا میکنند در غیر آن در انزوای خود زنگ آلود خواهد شد و مانده تنها مقالاتی مثل این مقاله بلکه رسالاتی مثل رساله فردای خود علیه نه تنها خود خرده بورژوازی بی خاصیت بلکه علیه طبقه شان نه تنها خواهیم نوشت بلکه نشر خواهیم کرد.

نتیجه: (۱) خرده بورژوازی نه تنها هر روز دست بزمی نوبلکه رفیق رزمی نومیگردد. بناه خرده بورژواها رفیق نیمراه سیاسی میشوند.

(۲) - خرده بورژوا شهرت طلب است و خود را نشان میدهد و حتی در مظاهره طرفدار تظاهر مییابد (مخصوصاً در مقابل دخترها) ازین خاطر مبارزه مخفی را بیپوده میدانند حالانکه برخلاف دهه گذشته فقط باید به این مبارزه روی نیاز بیاوریم.

(۳) - خرده بورژوا استغنائی کاذب دارد و با کارگرو دهقان نمی آمیزد حالانکه در این دهه برخلاف دهه پیش ضرورت به رفیق میان خلق داریم. (ختم) انفانگان ۱۳۵۳ شمسی

رمز هستی

چاره نابودی فقر است یاران انقلاب
 ای گروه درد منندان وطن
 این هواداران استعمار نو
 این سیه دوران که ننگ زندگیست
 رمز هستی و همه اسباب عیش
 دلکش و قصر ارباب مستم
 در سپهر خاطر محنت کشتان
 تازهم پاشیده گردد نظم عرفیت مستم
 میدهد هرگونه استثمار پایان انقلاب
 درد ما را هست درمان انقلاب
 میرد آخر ز میدان انقلاب
 میکند یکسر چراغان انقلاب
 در بغل دارد نمایان انقلاب
 میکند از ریشه ویران انقلاب
 هست چون خورشید تابان انقلاب
 بر شما لازم بود ای قوم افغان انقلاب

چاره پس ماند گسی برسیدم از مرد حکیم
 گفت بانبری : " که ای جان انقلاب "

خورشید سحر ...

بدریای حوادث گرفتارم
 به توفان میخروشم چون نهنگی
 نه من آن شیشه میسرد و خموشم
 که در هم بشکم آسان ز سنگی

ز سردی های ظلمت در گریزم
 که من هم خانه خورشید و نورم
 زبون از فتنه دوران نگردم
 که میل سرکشی دارد غرورم

بدشمن فکر سازش در سرم نیست
 که خورشید سحر با شب نسازد
 بدشت خاطرم اندیشه بوچ
 گهی چون موج سیلابی نتازد

کنون گر... روز من سرد و سیاه هست
 ولی باشد مرا فردای پر نور
 نگاهی کن به شمع بزم بیدار
 که کفم کم میشود خاموش و کم نور

دگر دوران هر نظم کهن نیست
 که هر جباه زندگی چهره بدل کرد
 کشاند ساریانی محل خویش
 به منزل گربه آگاهی عمل کرد

به زاری این گران سنگ سیه دل
 نجنبد از سر راه من و تو
 بیا تا در بیامیزیم چهره جوی
 که بشگافیم دل خاموش هر کو

طنین گام افسون توای خصم
 نه پیچد بعد از این در قلب آگاه
 سحر بنموده شام تیره و هم
 فروغ آفتاب دانش هر جا

• پیکار طولانی •

ره پیکار دارم من
 ره پیکار طولانی
 نه ترس از غم نه ترس از خصم
 بنام یار جانی را
 که اندیشد به پیروزی
 در این پیکار طولانی
 درین پیکار آزادی
 درین پیکار انسانی

نه تنها رزم میجویم
 که در رزم آتشین خویم
 بسوزانم جهان ظلم ویران کن
 ازین تپه به آن تپه
 ازین سنگر به آن سنگر
 بدنبال عدوی خلق میجویم
 بماشیندار خصم افکن
 بیآرایم بیآرایم
 که این شانه که آن شانه
 درین پیکار طولانی
 درین پیکار آزادی
 درین پیکار انسانی

بسازم سنگر پیکار دشمن سوز
 نمایانم سر ملاک خائن را
 جهش دارم
 تپش دارم
 درین پیکار طولانی

درین پیکار آزادی

درین پیکار انسانی

نیاندیشم به آب سرد و نان گرم

به هر تکلیف میسازم

طلسم افشای یاران دغل بازم

درین پیکار طولانی

درین پیکار آزادی

درین پیکار انسانی

نبودی پیش رو دارم که طولانیست

اگر شب چه ظلمانیست

همیشه آتش افروز شب تارم

که کارم پرتو افشانیست

درین پیکار طولانی

درین پیکار آزادی

درین پیکار انسانی

شمه‌ای از انترناسیونال

..... داده مراد شانرا به به به

هرگز ندش ما را

شه و ... آنرا نه نه نه

با جنك و تفنك و مری

با حزب و هنك رزمی

با داس و پتك رنجبر

با نور سیم و لام سیم

ذ النكلكتاب "انور"

با انترناسیونال پرولتری هو هو هو

با شور و شوق انقلابی

با زور جوانمرد رزمگر

اری اری اری

به چنك آریم آنرا

یعنی مراد مانرا

عقاب آرزو ...

نازم آن روزیکه توده خشمگین
پیش تازد در دیار انقلاب
دشمن تیره نظر گردد زبون
غزق باشد زورقتن در منجلاب

توده پیکارجوی قهرمان
در ره آزادی پیکار کن
ای جوان پیشتاز ای نسل نو
مردم خواب برده را بیدار کن

عصر ما عصر نبرد است و چهار
عصر پیروزی خلق افغان و جهان
روزگار بردگی بگذشت و رفت
همچو رود تند میتازد زمان

این عقاب آرزو پر میکشد
بر فضای بیکران اتحاد
ملت رنجور ما یابد ظفر
گر نماید متحدانه چهار

پاره میگردد سرانجام ابرها
تا که گردد آشکارا آفتاب
جاده ها خونین شود از خون ها
توده محروم گردد کامیاب

زندگی زشت است اندر بندگی
 دیده باشی گرتو صیدی برآیه بند
 در میان مجمر صد آرزو
 زار سوزد قلب من همچون سپند .

م ر ک د ی گ ر

دل امشب میان سینه میگوید
 به بزم آرزوی ناتمام
 امید گرم فردای شکوهند
 شراب زندگی ریزد بکام

.....
 دل زین تیره روزی‌ها گرفته
 سخن را سوی فردا میکشام
 دل توفان سرشت از بند گرداب
 به موج مست دریا می کشام

.....
 بی این پرده خاموش و دیگر
 فروغ زندگی را دیده ام من
 از آن در قلب این شب‌های دیجور
 بفکر صبحگاه زنده ام من

.....
 نمیترسم نه میترسم که امشب
 بگوید مشت دیو مرگ بر در
 یقین من در برویش میکشایم
 بخوابد تا کنار من به بستر

.....

دل دیوانه ام هرگز نخواهد
 که چون شمعی درون سینه میزد
 چه دشوار است که دیو مرگ اینجا
 به آرامی مرا در بر بگشاید

.....

به عالم تا که نام زندگی اهنست
 ز جنگ و بیقراریها جدا نیست
 نباشد زره کاندل او
 تپیدن های پیهم آشنا نیست

.....

بجانم گرچه دردی به گشوده
 ولی دل صفت جام زندگان نیست
 دل من لحظه را مشی ندارد
 که رزمیدن حیات جاویدان نیست

.....

تپش های دل هر دم بگوید
 که مرگ تو گران سنگ است گران سنگ
 بدین بیماریها هرگز نمیوم
 که مرگ اینجا ترا تنگ است ترا ننگ

.....

نمیخواهم به فانوس خموشی
 چو شمعی اشک ریزم جان سپارم
 نمیخواهم که من بیپرده سوزم
 که دشمن باشد ایمن از شرارم

.....

دل مرگ دگر میخواهد هر دم
 چنان مرگی که در وی زندگان نیست

زخویش هر مرکب حاصل براند
که او را میل زیست جاوید انیست

.....

دل خواهد که خون من بریزد
در این راهی که مردان گام نهاده
بکوب این دل درون سینه من
که مردم در روز فردا قتاده

.....

پینجهه حق

رموز زندگی آموختن زآب ضرور
نشد به کاروان عقب ماند خواب ضرور

گمان مبر که ره کارزار هموار است
در این معامله صد گونه پیچ و تاب ضرور

دوام نظم ستم علت نفاق بود
زاتحاد شود خانه اش خراب ضرور

سربیکه فاقد شورا است زیب دار کنید
دلیمیکه غیر وطن میتپد ، کباب ضرور

به غیر جنگ نباشد به توده راه نجات
برای جلوه صبح ، است آفتاب ضرور

منز اینقدر ای ارتجاع به قدر خویش
که خشم خلق ترا میکند عذاب ضرور

برای اینکه شود سرخروی خلق وطن
به این ستمکده باشد یک انقلاب ضرور

چمن زفته این بد قماش گشت خراب
به پای این خسر بد مست شد طناب ضرور

کسیکه چهره بدل میکند بکار ریا
مردم به پنجه حق میدرد نقاب ضرور

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
XXXXXXXXXXXX

خوشید نبرد ...

مارا به تو ساز نه باشد
ای دشمن جان بینوایان
ما دشمن تو شدیم سرسخت
هرگز نشویم ز تو گریزان

غافل ز فریب تو نگردیم
آسایش ما به جنک باشد
آن روز رسد که میهن ما
از خون تو لاله رنگ باشد

با ما تو چه سان به جنک آبی
 ماموج عظیم و تو حبیبی
 از آتش خشم توده هرجا
 تاتوگریزی چون کبابی

-

عمری تو به ما ستم نمودی
 دیگر بتو ما ستم نمائیم
 دروازه دروزخ جفارا
 آخر به رخ خودت گشتایم

-

خون دل ما به جام کردی
 نامش تو شراب ناب گفتی
 مادر دل دشت گرم سوختیم
 تو روی حریر نرم خفتی

-

برچهره زدی نقاب هر دم
 صد رنگ تو ما جفانمودی
 گاهی تو به زور و گه به زاری
 آسایش ما زما ربودی

-

ای خصم ز نبرد ما گریزی پند
 ماموج عظیم رود مستیم
 از ما تو چه سان گریز خواهی
 ما قایق عمر تو شکستیم

-

دران سیاه تو گدشته
 ای غافل رمززند گانی
 خورشید نبرد توده هرجا
 برگیتی کمان نور فشانسی

xxxxxx

رود خسرو و شهنشده . . . (از طرف مادر وطن به نسل جوان)

بتو ای نسل خموش

بتو ای بسته بصد عشق هوسناک و سیاه

بتو ای مایه صد گونه ریا

که ریای تو بسوخته دل و وجدان مرا

بتو دارم سخنی چند شنو

و نیکو پند مرا دار نیکو

x x
x x

بعد ازین بهر خدا

هکن از بند هوس

مرغ اندیشه رها

و بمانند یکی اختر پر نور و سپید

پر تو افکن ز شرف

تو در این بزم امید

تو در این بزم شکوهند وطن

x x
x x

رسم غم آور دیرینه گذار

باشرف باش چو من

و در این راه سترک

تو به نیروی خرد پیش برو

و در آن منزل پر نور و سپید

یعنی سر منزل عشق

عشق این صیبن زیبا و کهن

همچو مردان شرف مسکن و ما را بگزین

x x
x x

جان من پند مرا
 تو ز جان و دل خود گوش بکن
 برو از سائغر لبریز نبرد
 جرعه‌ای نوش بکن
 بعد از این هوش بکن
 که جهان همچو یکی رود خروشنده به پیش
 به دیاری دیگری میتازد

× ×
 × ×

وقت غفلت بگذشت
 وقت خسپیدن و آرام نشستن ز تلاش
 عصر ما عصر نبرد است و جهاد
 نیست شایسته هر فرد جوان
 که کند وقت گرانبایه خویش
 صرف هر گونه هوا و هوس شوم

× ×
 × ×

چشم غفلت زده‌ات باز بکن
 چهره دلکش جنبش بنگر
 که جهان را اوبسان یکی معشوقه به مهر
 تنگ بگیرفته به بر
 و در این عصر نبرد
 حیف باشد که دگر
 غافل از خدمت خلق
 غافل از خدمت این قوم غیور
 غافل از ناله هر طفل یتیم
 تو پی مرغ هوس میتازی

× × ×
 × × ×

(ختم)

فهرست

- آنچه در این نشریه تدوین شده :
- ۱- به مناسبت روز بین المللی کارگر "موج پیش آهنگ" .
 - ۲- پولیمیک در باره " ارزش کار " .
 - ۳- توضیح مختصر در باره: تحلیل طبقات و انتشار دهقان در افغانستان .
 - ۴- آمپراتوری خرده بورژوازی .
 - ۵- ترانه و شعرها .
 - " رمز هستی "
 - " خورشید سحر "
 - " پیکار طولانی " و " همه از انترناسیونال "
 - " عقاب آرزو "
 - " مرک دیگر "
 - " پنجه حق "
 - " خورشید نبرد "
 - " رود خروشنده "

(ختم)